

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه درس انسان در اسلام

محمد جواد دانیالی

آنچه در این جزوه به خدای متعال و دین او نسبت داده شده برداشت انسانی نویسنده است که تلاش در بی خطا بودن آن داشته!

ممنون می شوم اگر انتقادات یا اصلاحات پیشنهادی را به این ایمیل ارسال فرمایید:

Mjdaniali@semnan.ac.ir

فهرست

- ۲ فهرست
- ۴ خود (نفس) انسان
- ۵ ۱. دو گانه انگاران
- ۵ نقد
- ۶ ۲. مادی گرایان
- ۶ نقد
- ۷ ۳. دیدگاه هماهنگ با قرآن و علم
- ۷ ابعاد یا لایه‌های مختلف عالم
- ۹ ابعاد یا لایه‌های مختلف انسان
- ۱۰ حضور و سلطه خدا بر ابعاد مختلف عالم
- ۱۱ بازگشت همه چیز به سوی خدا
- ۱۳ ابعاد ناشناخته جهان از منظر علم
- ۱۴ انسان و پروردگارش
- ۱۷ نظریه‌ی تکامل
- ۱۷ اسلام و داستان خلقت
- ۲۳ درسهای معنوی از داستان خلقت انسان
- ۲۸ عالم پیش از حیات انسان (عالم ذر)
- ۳۰ عالم پس از حیات انسان (مرگ)
- ۳۱ معنویت و فطرت الهی

- ۳۲..... تفاوت در ادراک
- ۳۲..... تفاوت در جاذبه ها
- ۳۲..... تفاوت در انتخاب
- ۳۳..... عقل و آزادی معنوی
- ۳۸..... ارزش انسان
- ۴۰..... بررسی دیدگاه های مختلف
- ۴۱..... ارزش ایمان و عمل
- ۴۵..... کیفیت یا کمیت؟
- ۴۷..... مقدمات درونی برای حسن فاعلی (اراده و نیت خوب)
- ۵۲..... نقش عبادت در ارزش انسان ها
- ۵۳..... شادی و رنج در انسان
- ۵۳..... انواع شادکامی
- ۵۵..... روشهای ارادی افزایش شادکامی
- ۵۹..... رنجها
- ۶۰..... رنجهای جسمی (بیماری، درد، تبعیض های اجتماعی و ...)
- ۶۰..... رنجهای روحی و روانی

خود (نفس) انسان

موضوع اصلی انسان‌شناسی «خود» انسان است. درحالی که علوم دیگر هرکدام به امور مربوط به انسان توجه دارند. مثلاً پزشکی درباره سلامت بدن انسان است و تربیت بدنی درباره حرکات ورزشی انسان. شناخت «خود» می‌تواند مهمترین کاری باشد که هرکس در طول عمر خود انجام می‌دهد. اما بسیاری از انسان‌ها بدون توجه به شناخت «خود» تنها به دنبال امور جانبی این «خود» هستند مانند، تغذیه آن، سلامت آن، تفریح آن و ...

خودِ درونی ما ویژگی‌های منحصر به فردی از جمله فهم، درک، شعور، عقل، اراده و قدرت انتخاب دارد. این ویژگی‌ها در هیچ یک از موجودات مادی اطراف ما نیست. تمام این ویژگی‌ها (با اندکی مسامحه) هم معنا هستند. آگاهی به معنی فهم و درک، شعور به معنی قدرت تمیز و انتخاب، و عقل به معنی قدرت تشخیص است.

در اینجا همه این ویژگی‌های مرتبط با هم را با عنوان «آگاهی» یا «خودآگاهی» عنوان می‌دهیم. آگاهی -آن هم در این سطح که همراه با عقل و اختیار باشد- مهمترین ویژگی انسان است. انسان تنها مجموعه‌ای از اندام‌های حسی، حرکتی و عصبی نیست که تحریکات عصبی به مغزش منتقل و پس از پردازش دوباره تبدیل به واکنش-های عصبی شوند. انسان در کنار همه پیچیدگی‌های مادی موجود در بدنش، رویدادها و واکنش‌هایش را می‌فهمد و از آنها آگاهی دارد. آگاهی از خود همان چیزی است که یک ربات فرضی کاملاً حرفه‌ای، حتی اگر تمام کارهای یک انسان را به عینه انجام دهد، ندارد. این ربات فرضی با وجود دارا بودن تمام پیچیده‌گیهای انسانی اما روشن است که نسبت به ورودی‌ها و خروجی‌هایش هیچگونه آگاهی ندارد.

توجه مان را به همین آگاهی و فهم انسان معطوف می‌کنیم. آگاهی و درک، پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین پدیده‌ای است که جهان خلقت به وجود آورده است. در جهان مادی که در ظاهر آگاهی‌ای در آن وجود ندارد موجوداتی پدید آمده‌اند که دارای درک و فهم هستند. این ویژگی «آگاهی» است که انسان را علاوه بر پیچیدگی‌های ظاهری دارای جهان درون و معنا کرده است. جهان گسترده‌ای که معنویت، روان و باطن انسان را پدید آورده است.

روشن است که در ظاهر مادی عالم هیچ درکی اتفاق نمی‌افتد و هرچه فهم و شعور است در باطن و بعد غیرقابل مشاهده عالم است. بنابراین مقصود از عالم معنا، همان جهانی است که آگاهی و فهم انسان در آن اتفاق می‌افتد. توضیح و توجیه قدرت درک و فهم انسان‌ها از مسائل و دغدغه‌های فکری بشر از هزاران سال پیش بوده است. در یافتن منشأ به وجود آمدن آگاهی و قدرت اندیشه و تفکر انسان نظرات مختلفی بیان شده است. این نظرات را می‌توان در موارد زیر دسته بندی کرد:

۱. دو گانه انکاران

عده زیادی از فیلسوفان قدیمی و دینداران در ادیان مختلف معتقدند که انسان از دو بخش مستقل تشکیل شده است که عبارتند از ماده و روح؛ ماده عنصری بی جان و بدون فهم است و روح بخش درک کننده و باشعور هر انسانی می‌باشد. روح از عالم ملکوت است و برای مدتی در قفس بدن مادی گرفتار شده است. حیات اصلی انسان به دلیل همان بخش روحانی اوست و بخش مادی خاصیت فهم و درک ندارد و بعد از مرگ نیز لاشه ای است که کاملاً از بین می‌رود. در این دیدگاه روح امری مجرد (جدای) از ماده است و فقط به دلیل اتصالش در زندگی با بدن مادی تحت تأثیر خواص مادی قرار می‌گیرد. در این دیدگاه این روح غیرمادی است که توان آگاهی دارد. جهان ماوراء که محل حضور ارواح است خاصیت آگاهی دارد و جهان مادی بی جان و بی روح است و هیچگونه آگاهی در آن اتفاق نمی‌افتد. بنابراین پس از جداشدن روح از بدن هم همچنان آگاهی باقی می‌ماند و اختلالی در آگاهی خالص انسان پدید نمی‌آید.

نقد

۱. در این دیدگاه تأثیر شدید بدن بر آگاهی و فهم انسان توجیه نمی‌شود. سیستم عصبی خصوصاً آنگونه که در پیشرفت‌های جدید علمی کشف شده است، تأثیر بسیار زیادی بر آگاهی و فهم و درک انسان می‌گذارد. به عنوان مثال اگر بخشی از مغز دچار اختلال شود، بخشی از آگاهی انسان از بین می‌رود. درحالی که اگر روح کار فهم و آگاهی را انجام دهد نباید هیچ وابستگی‌ای به بدن مادی داشته باشد. حتی این اختلال‌ها تا حد جنون انسان‌های دچار آسیب پیش می‌رود. چگونه می‌توان تغییر شخصیت و جنون یک انسان را در اثر ضایعه‌ای مغزی به روحی نسبت داد که به هیچ‌وجه مادی نیست؟

۲. علاوه بر بدن، داروها و مواد خوراکی هم بر آگاهی انسان تأثیر بسیار زیادی می‌گذارد. گاه انسان پرانرژی و شادابی با مصرف ماده‌ای تبدیل به انسان غمگین و افسرده می‌شود و بالعکس برخی مواد انسان را با نشاط و برخی داروها اضطراب را در وجود انسان کاهش می‌دهند. این درحالی است که شادابی، نشاط، افسردگی و اضطراب از امور مربوط به روح انسان تلقی می‌شود اما ماده در آن چنین تأثیر شدیدی دارد.

۳. نقد دیگر اینست که اگر «روح» مجرد و جدای از ماده باشد چگونه با ماده ارتباط برقرار می‌کند؟ در حقیقت مجرد از ماده به معنی تغییر ناپذیر و غیر زماندار است، اما اگر با ماده ارتباط داشته باشد به ناچار متغیر و زماندار خواهد بود.

۴. نقد دیگر اینست که در این دیدگاه ماده کاملاً بی جان دانسته می شود درحالی که قرآن کل هستی و حتی اجزای مادی جهان را تسبیح کننده خدا می داند. تسبیح کاری است که از یک موجود جاندار برمی آید.

۲. مادی گرایان

عده ای که حاضر نبودند عالمی غیر از عالم ماده را بپذیرند، منکر روح غیر مادی (مجرد) شدند و گفتند انسان چیزی جز ساختار خاصی از ماده نیست. در واقع انسان همان بدن مادی است. آنها بر این اعتقاد اند که آگاهی و حیات نیز چیزی جز تراکمی از احساسات مادی نیست. احساسات نیز در نتیجه فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیولوژیک داخل بدن انسان به وجود می آید و با از بین رفتن بدن نیز این احساسات از بین می رود و دیگر نه انسانی و نه آگاهی ای باقی نمی ماند.

نقد

1. در این دیدگاه کل آگاهی انسان با واکنش های شیمیایی توجیه شده و آگاهی چیزی غیر از احساسات دانسته نشده است. این درحالی است که برای همه روشن است که یک «خود» یا «من» در انسان وجود دارد که درک کننده و فهم کننده احساسات است و احساسات بدون درک کننده معنا ندارد. به عبارت دیگر نمی توان «خود» درک کننده را که همه حقیقت هستی ماست فقط مجموعه ای از واکنش ها دانست بلکه روشن است که یک حقیقتی درک کننده تمام اتفاقاتی است که در مغز یا حواس انسان رخ می دهد. در حقیقت واکنش های شیمیایی و فیزیکی منتقل کننده احساسات به مغز هستند و پردازش این احساسات نیز در مغز با ارتباطات عصبی اتفاق می افتد اما در نهایت یک «خود» یا «من» وجود دارد که نسبت به این احساسات، آگاهی دارد. این من آگاه را نمی توان همان واکنش های شیمیایی دانست.

2. نقد دیگری که به این دیدگاه وارد شده است اینست که خود درونی انسان دارای ویژگی هایی است که با ویژگی های ذاتی ماده تفاوت دارد. مثلاً از ویژگی های ذاتی ماده حجم و جرم است. درحالی که آگاهی انسان بدون این دو ویژگی است. تصور یک چیز بسیار بزرگ تفاوتی با تصور یک ماده بسیار کوچک در ذهن و آگاهی انسان ندارد. بنابراین آگاهی انسان چیزی است که با ذات ماده تفاوت دارد.

3. نقد دیگر ثبات خود درونی انسان در طول تغییراتی است که در ماده بدن انسان به وجود می آید. بدن انسان در طول عمرش مدام در حال تغییر است در حالی که خود درونی در طول عمر ثابت است. پیرمرد ۸۰ ساله همان جوان ۲۰ ساله است که به سن پیری رسیده است.

4. نقد دیگر رخ دادن مواردی همچون رؤیاهای صادقه، تلیپاتی (ارتباط دو انسان از فاصله دور بدون هیچ ابزار ارتباطی) و دیگر امور فراروانشناختی است که حاکی از عمق زیاد بعد روانی و معنوی انسان است و نمی توان صرفاً با مادیات آن را توضیح داد.

۳. دیدگاه هماهنگ با قرآن و علم

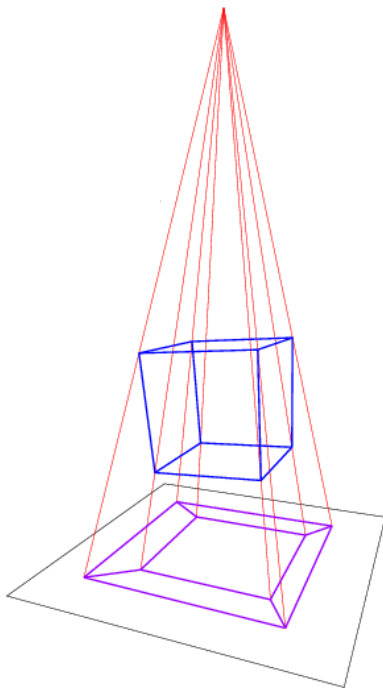
در قرن های اخیر نظریه دیگری مطرح شد که هم برخی ضعف های دوگانه انگاری را برطرف کرد و هم به ماده-گرایی محض دچار نشد. این نظریه در غرب با عنوان هایی از جمله ویتالیسم و ارگانیسم مطرح شد. البته هر یک از این نظریات تفاوت هایی با یکدیگر دارند اما می توان آنها را به یکدیگر نزدیک دانست. در میان مسلمانان نیز فلسفه «حکمت متعالیه» توسط ملاصدرا مطرح شد که مزایا و نکات مثبت نظریه دوگانه انگاران، نظریه مادی گرایان را در خود دارد و نسبت به دو نظریه دوگانه انگاری و ماده گرایی با قرآن و روایات هماهنگ تر است. در این نظریه عرفان و عقل و قرآن و روایات به هم نزدیک تر از قبل شده اند و جالب است که با استفاده از این نظریه می توان بسیاری از دستاوردهای تجربی را نیز توضیح داد.

این نظریه جدید را می توان به محصولات علوم جدید از جمله فیزیک کوانتوم و عصب شناسی، پیوند داد و پیشرفت های نوینی را در انسان شناسی و توضیح آگاهی انسان به وجود آورد. در اینجا سعی می کنیم نکات کلی قابل استفاده از قرآن و علوم جدید را بیان کنیم. این نکات نظریه کامل تری در توضیح علت آگاهی انسان ارائه می کند:

ابعاد یا لایه های مختلف عالم

عالم ماده و معنا دو عالم مجزا در دو جهان جدا از هم نیستند؛ بلکه هستی یک حقیقت واحد اما بسیار عمیق و دارای لایه های ژرف و ابعاد مختلف است. سطح ظاهری آن را ما به عنوان جهان مادی بی جان می دانیم اما در

^۱ . از آنجا که این نظریه پیچیدگی ها، ابهام ها و تفسیرهای مختلفی دارند، نگارنده برداشت خود از این نظریه را مبنا قرار داده است و در ادامه سعی کرده است آنچه صحیح می داند از این نظریه بیان کند نه صرفاً آنچه ملاصدرا یا دیگر فیلسوفان بیان کرده اند.



سطح عمیق تری از این ظاهر روابط و خاصیت‌های پیچیده تری وجود دارد. اندیشه و آگاهی ما انسان‌ها که در ظاهر دیده نمی‌شود یکی از خاصیت‌ها و نموده‌های بعد غیرظاهری جهان است. به عبارت دیگر تمام موجودات غیر از ظاهر مادی، عمق غیرظاهری نیز دارند. ابعاد غیرظاهری موجودات قابل رؤیت به چشم سر یا ابزارهای مادی نیست هرچند که نشانه‌های این ابعاد غیرظاهری کاملاً آشکار است؛ بعد آگاهی یکی از ابعاد نادیدنی اما واقعی تمام موجودات است.

برای نزدیک شدن ابعاد ناپیدای جهان به ذهن می‌توان اینگونه مثال زد: آنچه در عالم ظاهر می‌بینیم سایه‌ای است از عالم واقع نه اینکه چیز جدایی از آن باشد. عالم ظاهر همان عالم واقع است اما جنبه ظاهری آن. به این دلیل که عالم واقع ظاهری مادی و قابل مشاهده دارد اما این فقط سایه واقعیت است.

به همین دلیل مانند سایه بسیاری از ویژگی‌های واقعیت (از جمله رنگ، جنس و ...) در آن نشان داده نمی‌شود.

به عبارت دیگر آنچه در طبیعت احساس می‌شود پوسته جهانی عمیق تر یا همان فوق طبیعت است و طبیعت و فوق طبیعت جدای از هم نیستند. مثال دیگر اینکه: «ارتباط طبیعت با فوق طبیعت شبیه ارتباط کلمات یا نوشتارها با معانی آنهاست: کلمات در یک نگاه طبیعی و فیزیکی اصوات و اشیایی هستند که در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند، اما هر کلمه‌ای به جهت ارتباط و پیوندی که با معنای خود دارد، حامل پیام خاصی است. در این صورت، هر کلمه از جهت معنای خود احکام و آثار و خصوصیتی می‌یابد که بدون ارتباط معنوی فاقد آنهاست.» (پارسانیا، ۱۳۸۳، ص. ۲۷)

علم و آگاهی و شعور و اراده و ... همگی از ویژگی‌های هر موجودی است. هر قدر موجودی از عمق و ابعاد وجودی بیشتر و کاملتری برخوردار باشد علم و آگاهی و شعور و اراده آن موجود نیز بیشتر و بیشتر است. در میان مراتب مختلف حیات از ضعیف‌ترین تا عالی‌ترین مراتب آن، نمی‌توان مرز مشخصی ترسیم کرد. برای مثال ویروس‌ها تولید مثل می‌کنند اما در اینکه به آنها موجود زنده گفته شود یا نه اختلاف نظر است؛ پس از آنها تک سلولی‌ها و باکتری‌ها، پس از آنها مرجان‌های دریایی که روشن نیست گیاهند یا حیوان؛ پس از آنها حشرات؛ حیوانات باهوشی مانند گربه سانان و یا میمون‌ها؛ سپس انسان‌های بسیار کودن و کم‌توان و در نهایت انسان‌های عادی که دارای اندیشه و تصمیم‌گیری هستند. در این مثال‌ها دیده می‌شود که به تمام آنها می‌توان موجودات زنده و دارای حیات گفت اما هیچ مرز مشخصی برای تمایز قطعی هیچ مورد از مورد دیگر وجود ندارد. این نشان می‌دهد

حیات و آگاهی ناشی از آن امری مرتبه دار است نه صفر و یکی. بنابراین آگاهی امری است که در کل مجموعه هستی کمابیش پراکنده و موجود است.

این نظریه با آن آیاتی از قرآن که حتی جامدات را نیز دارای فهم و درک دانسته‌اند، مطابقت کامل دارد:

تَسْبِخُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید

ابعاد یا لایه‌های مختلف انسان

انسان نیز مانند کل عالم موجودی با لایه‌های مختلف است. ظاهر بدنش پایین‌ترین سطح وجود او، سپس واکنش‌های پیچیده حیاتی که در بدن اتفاق می‌افتد سطح بالاتری از وجود انسان است، بعد از آن غرائز و میل‌های حیوانی انسان است، پس از آن حافظه و ذهن تحلیل‌گر اوست، لایه بعدی احساسات و عواطف انسانی او و شاید در نهایت معنویت، ایمان، خداجویی و بی‌نهایت طلبی اوست که بالاترین سطح حقیقت انسان است. انسان با تمام جنبه‌های مختلف و پیچیده‌اش یک موجود واحد است. بنابراین بدن ظاهری او نیز بخشی از حقیقت اوست. بدن در این نظریه موجود بی‌جان و بی‌تأثیری در حقیقت انسان نیست بلکه جنبه ظاهری یک موجود عمیق است.

بنابراین بدن در این نظریه اهمیت بالایی پیدا می‌کند و جلوه ظاهری حقیقت باطنی او است. در این نظریه بدن یا مغز انسان ارتباط مستقیمی با آگاهی انسان پیدا می‌کند و رابطه در حد رابطه مرکب (اسب) و سوار نیست، بلکه رابطه ای عینی است. یعنی آسیب و عدم سلامت مغز همان آسیب و عدم سلامت شخصیت انسان است. در حقیقت روح و بدن دو چیز نیستند که ارتباط آنها نیاز به واسطه داشته باشد بلکه دو جنبه یک چیز هستند. حقیقت واحدی که یک پا در عالم ملکوت و معنا دارد و یک پا در عالم ملک و ماده.

در واقع همانطور که علوم طبیعی و تجربی می‌گویند و اسلام نیز تأیید می‌کند بدن نقش بسیار مهمی در حقیقت انسان دارد. چرا که وقتی مشکلی در ابعاد سطحی انسان مانند بیماری‌های جسمی یا روانی همانند استرس، اضطراب و یا افسردگی به وجود بیاید، یا مغز دچار نقصانی از جمله ضربه‌های شدید به آن یا از بین رفتن بخشی از بافت آن شود، ممکن است درک و فهم انسان و سپس احساسات و عواطف انسانی او و در نهایت معنویت و خداخواهی او نیز دچار اختلال شود.

از این روست که در اسلام بر پاکیزگی، سلامت، مراقبت صحیح از بدن و جسم و دقت در خوراک شده است. این درحالی است که تمام این سفارش‌ها همراه با توجه به ابعاد عمیق‌تر انسان نیز می‌باشد. یعنی مثلاً وقتی به انسان دستور شستشوی بدن خود را می‌دهد آن را همراه با نیت و توجه به عمیق‌ترین بعد عالم یعنی خدا می‌کند و بر آن نام وضو یا غسل می‌نهد.

حضور و سلطه خدا بر ابعاد مختلف عالم

عمق بی‌نهایت تمام موجودات در همه ابعاد و جنبه‌ها خداست. به عبارت دیگر حقیقت تمام هستی خداست و همه هستی نشان از حقیقت خود یعنی خدا دارد. خدا در تک تک اجزاء هستی حضور دارد نه به معنی اینکه داخل موجودات حلول کرده باشد بلکه به این معنا که حقیقت تمام موجودات مربوط به خداست. در یک عبارت عرفانی می‌توان گفت جهان ظهور خداست:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حدید/۳)

اول و آخر و پیدا و پنهان، اوست و او به هر چیز داناست

قرآن علاوه بر اینکه تمام موجودات را مخلوق و از آن خدا می‌داند از نزول دائمی همه چیز از طرف خدا نیز خبر می‌دهد:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (حجر/۲۱)

و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم!

طبق این آیه تمام آنچه در طبیعت وجود دارد از مرتبه بالاتری نازل شده است و این مراتب بالاتر تا مرتبه ذات الهی ادامه دارد و این اتصال برای هر اتفاقی وجود دارد. یعنی ارتباط میان مراتب مختلف هستی به طور دائمی وجود دارد:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق/۱۲)

خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را، فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می‌آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد!

با توجه به اینکه گفته شد آسمان های هفتگانه عمق عالم ماده و طبیعت هستند بنابراین تمام امور عالم طبیعت از درون و با تدبیر الهی از عمیق ترین لایه هستی اداره می شوند:

يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ

امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند.

تفاوت این نگاه با نگاه ظاهر بین در این است که طبق نگاه سطحی به عالم فقط پوسته عالم دیده می شود و تصور می شود تمام اتفاقات عالم در همین پوسته رقم می خورد. در حالی که با این نگاه قرآنی انسان می فهمد که تمام امور از جای دیگری تدبیر می شود و آنچه ما می بینیم ظاهر تمام اتفاقات واقعی است. در آیه بالا به همین نکته اشاره می کند وقتی می فرماید: «تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست»

بازگشت همه چیز به سوی خدا

همانگونه که همه چیز از طرف خدا تدبیر می شود و از بالا به پایین یا از عمق به ظاهر اداره می شود، هر موجودی در جهان در حال حرکت در یک سیر تکاملی از ماده بی جان به سمت خدا نیز هست. حرکت اول از خدا به سمت طبیعت را «سیر در مراتب نزول» می گویند و حرکت موجودات به سمت تکامل و عبور از لایه های برتر عالم را «سیر در مراتب صعود» و «حرکت جوهری» می گویند.

در آیه ای از قرآن حیوانات را نیز شامل همین سیر به سمت خدا می داند:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸)

و هیچ جنبه ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود می پرد نیست مگر اینکه آنها نیز مانند شما گروه هایی هستند، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد، ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم (۳۸).

انسان نیز پیش از انسان شدنش، حیات حیوانی داشته و پیش از آن حیات نباتی (گیاهی) و پیش از آن حیات جمادی (مادی) داشته است. پس از گذشت بینهایت مراحل گذشته اکنون به این مرحله از زندگی پا گذاشته است و در ادامه هم بی نهایت منزل در بازگشت به خدا باید بگذرانند.

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان برزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملایک پر و سر

انسان در یک سیر تکاملی قرار دارد و نشانه آن تکامل جسمش از خاک تا انسانی کامل است. انسان در ابتدا خاک است کم کم با رشد جسمانی بعد معنوی اش نیز کامل تر می شود. انسان در حالت جسمانی نیز مانند هر جسم دیگری دارای بعد معنوی هست اما با رشد جسمانی بعد معنوی او نیز کامل تر و کامل تر می شود. به عبارت دیگر می توان گفت رشد معنوی و جسمانی همراه با هم است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ

او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده)، سپس شما را بصورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می رسد

خاکی که در مراتب رشد خود به انسان تبدیل می شود، در مرتبه ای دریافت کننده نفخه روح الهی می گردد و در این مرتبه ملائک در مقابل او سجده می کنند:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/۷۲)

هنگامی که آن را سامان دادم و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده کنید!

این رشد پله پله انسان به سمت والاترین سطح عالم هستی یعنی حضرت حق ادامه دارد:

وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (بقره/۲۸)

مرده بودید، او زنده تان کرد سپس شما را می میراند و بار دیگر زنده می کند سپس به سوی او بازگردانده می شوید.



همانطور که در مثال سایه گفته شد که این جهان جلوه‌ای از واقعیتی بسیار بزرگ‌تر است و جهان ظاهر تنها سایه حقایق هستی است، کارهایی که انسان در دنیا انجام می‌دهد نیز ظاهرش در این جهان چیزی و واقعیتش در عالم غیب و ملکوت، چیز دیگری است. در اینجا هم می‌توان از همان مثال سایه استفاده کرد. ظاهر کار مانند سایه است و واقعیت آن مانند صاحب سایه. در این دنیا فقط سایه کارهای ما دیده می‌شود و واقعیت آن پس از برداشته شدن حجاب‌ها از چشم و فهم ما دیده می‌شود.

ابعاد ناشناخته جهان از منظر علم

در گذشته تصور بر این بود که ماده، جرم توپُر و دارای حجم است. این تصور بسیار ساده انگارانه ماده را بدون هیچگونه پیچیدگی و در پایین‌ترین سطح از هستی می‌دید. چنین تصویری از ماده هیچگاه با داشتن بعد معنوی آن سازگار نبود و کسی امکان دارا بودن بعد معنوی را برای ماده تصور نمی‌کرد. اما در علوم جدید روشن شده است تصور فیزیک کلاسیک از ماده، تصور دقیقی نبوده است و ماده پیچیده تر از تصور سنتی آن است. ماهیت اتم که قبلاً ذره غیرقابل تجزیه و بنیادین تصور می‌شد، در هاله‌ای از ابهام فرو رفت و روشن شد که تصور ساده اولیه بسیار با واقعیت تفاوت دارد و ذرات زیراتمی غیرقابل شناسایی دقیق هستند و هیچگاه به ماهیت و حقیقت آنها نمی‌توان پی برد. مسلم اینست که همین ماده ساده، دارای عمق ناشناخته و غیرقابل دستیابی است. عمقی که آن را از دسترس ظاهری ما به دور ساخته و به ما ثابت کرده است که دارا بودن حقایق بسیار ناشناخته برای ماده‌ای چنین بی‌انتها و بی‌کران، دور از انتظار نیست. حتی با توجه به اینکه هر اتفاق خارجی و ظاهری از ماده بر اثر اتفاقات بدون انتها و غیرقابل شناسایی ذرات درونی اتمها رخ می‌دهد، بنابراین می‌توان گفت ماده هم دارای بعدی ظاهری و هم بعدی باطنی و غیر ظاهری است که به بی‌کران متصل می‌باشد.

برای معلومات بیشتر درباره ابعاد دیگر جهان به این کلیپ نگاه کنید:

[ابعاد جهان](#)

۲. مباحث فیزیکی با استفاده از مطالعات غیر حرفه‌ای نگارنده نوشته شده است.

انسان و پروردگارش

گفته شد انسان وقتی به خودش نگاه کند ابعاد مختلفی در خود می‌یابد از ابعاد مادی تا معنوی. انسان آگاه این را نیز می‌داند که در تمام ابعاد و جنبه‌هایش، وابسته محض است. هیچ جنبه‌ای از انسان در اختیار کامل انسان نیست. تمام آنچه انسان دارد از جایی غیر از خودش آمده است. مبدأ و منشأ اصلی تمام داشته‌های انسان چیست؟ بی‌نهایتی غیرقابل فهم، غیرقابل توصیف، دست‌نیافتنی اما واقعی. این مبدأ همان خدای انسان است که ناشناخته‌ای با عظمت و کریم است. به این بی‌نهایت، خدا و رب می‌گوییم.

بنابراین انسان همزمان با درک خودش «رب» خود را نیز درک می‌کند:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (۱۷۲)

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)!» (۱۷۲)

۳

انسان اصل وجود «رب» را می‌فهمد اما به آن احاطه پیدا نمی‌کند و آن را نمی‌شناسد:

إِنَّ الَّذِينَ يُحْسِنُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲)

محققا کسانی که از پروردگار خود با اینکه او را ندیده‌اند حساب می‌برند و نگرانی دارند، آمرزش و اجری کبیر دارند (۱۲).

به عبارت دیگر هر موجودی به اندازه فهم خود رب خود را نیز می‌شناسد و ارزش هر موجودی به اینست که چقدر به این بینهایت نزدیک یا دور باشد. چند نکته درباره پروردگار ناشناخته انسان که قرآن به انسان یادآوری می‌کند:

۳. صفات پروردگار در قرآن: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يُحْشِرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶)

۴. وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)

- همه چیز به سمت پروردگار برمی گردد و از آنچه در طول زندگی دنیایی اش انجام داده است آگاه می شود:

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸)

سپس بازگشتشان به سوی پروردگارشان است پس به آنچه انجام می دادند آگاهشان می کند.

- رب عالم بی نهایت، منزّه و سبحان است:

سبحان ربك رب العزة عما يصفون

منزه است پروردگار تو که خداوند غلبه و قوت است از آنچه مشرکان وصف می کنند

- او متعالی و فرمانروای حق است و بر همه چیز گواه:

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد)!

معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است! (۱۱۶)

- انسان نسبت به پروردگار بی نهایتش، بی نهایت وظیفه و مسئولیت دارد.

وَقَفُّوهُمْ إِنِّي أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (صافات/۲۴)

آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند

- این نگاه در مقابل نگاه اومانیستی خودخواهانه هوس محور است. در این نگاه انسان آنچه را دوست

داشته باشد عمل می کند نه آنچه حق است و نه آنچه مسئولیت دارد.

بعضی آیه های قرآن این دیدگاه خودخواهانه را چنین توصیف می کنند:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶)

انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس است

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (٤٦)

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟! (٤٦)

بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (٤٢)

ولی آنان از یاد پروردگارشان روی گردانند! (٤٢)

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ
غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (٢٣)

آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی
گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال
چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟! (٢٣)

نظریه‌ی تکامل

نظریه تکامل از دیر زمان به صورتهای مختلف در تاریخ علم در کانون بحث و نظر محققان مختلف قرار داشته ولی در قرن نوزدهم میلادی با ظهور لامارک و داروین شکل تازه‌ای به خود گرفت. داروین مدعی شد که بر اثر عوامل طبیعی، تغییراتی تصادفی و تدریجی در برخی از افراد یک نوع ایجاد شده و در نتیجه آن، انواع مختلف گیاهان و حیوانات پدید آمده‌اند. این تغییرات بر اثر وراثت به نسل بعد منتقل می‌شوند. او طبق این نظریه بیان کرد که انسان نیز همانند دیگر حیوانات از نوعی حیوان پست‌تر پدید آمده‌است. البته نظریه تکامل پس از داروین دچار تغییرات و اصلاحاتی شد. اکنون انتقال صفات اکتسابی از یک موجود به فرزندش مورد قبول نیست و در عوض سخن از مدل دیگری از تغییرات به صورت جهش ژنتیکی یا نوترکیبی است. مدل اصلاح شده نظریه تکامل دارای دو اصل کلی است:

۱. تغییرات تصادفی: در میان افراد یک نوع از موجودات، ممکن است به طور تصادفی تغییراتی رخ می‌دهند

۲. انتخاب طبیعی: این اصل خود از دو عنوان تنازع بقا و بقای ماندگارترها ترتیب یافته‌است:

تنازع بقا: موجودات زنده برای زنده ماندن با یکدیگر در رقابت‌اند و بین آنها نوعی نزاع صورت می‌پذیرد.

بقای ماندگارتر: در نزاع بین موجودات، موجودی که ماندگارتر باشد و توانایی بقای بیشتری نسبت به دیگر موجودات داشته باشد، باقی خواهد ماند و کم‌کم نسلش افزایش می‌یابد.

این نظریه تأثیر زیادی در مسیحیت گذاشت. به این دلیل که اکثر مسیحیان از چند جهت این نظریه را مخالف با دیدگاه کتاب مقدس خود دریافتند؛ هم از جهت داستان خلقت انسان از خاک، هم از جهت خلقت انسان در بهشت و هم از جهت شأن غیرقابل مقایسه انسان با حیوانات. از این رو عده‌ای کلابی دین شدند و نظریه تکامل را ترجیح دادند و عده‌ای با ترجیح دین نظریه تکامل را منکر شدند و عده‌ای با اتخاذ مبنایی بینابین سعی کردند با تمثیلی خواندن یا استعاره‌ای خواندن داستان‌های کتاب مقدس دستاوردهای علمی نظریه تکامل را پذیرفتند.

اسلام و داستان خلقت

دیدگاه اسلام در باره خلقت اولیه انسان با مسیحیت شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد به همین دلیل رویارویی اسلام با نظریه تکامل با مسیحیت و یهودیت متفاوت است. پیش از پرداختن به دیدگاه اسلام به چند مقدمه باید توجه کرد:

۱. قرآن خود به تحقیق برای فهم چگونگی شروع خلقت سفارش کرده است:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ

بگو که در زمین سیر کنید و ببینید که خدا چگونه خلق را ایجاد کرده [تا از مشاهده اسرار خلقت نخست بر شما به خوبی روشن شود که] سپس خدا نشئه آخرت را ایجاد خواهد کرد.

بنابراین کار دانشمندان که در اقصا نقاط کره خاکی جستجو می‌کنند تا شواهدی از آغاز خلقت بیابند دقیقاً منطبق با سفارش و توصیه قرآن به سیر در زمین و بررسی چگونگی آغاز خلقت است. ازین رو تلاش دانشمندان قابل تحسین است و باید ادامه پیدا کند و مسلمانان نیز باید به عنوان وظیفه دینی خود در این زمینه سردمدار این حرکت علمی باشند. با توجه به این اسلام برخلاف برخی مسیحیان اصل کار پژوهشی داروین و پیروان او را تایید می‌کند.

۲. علاوه بر این قرآن دائماً به تعقل، تدبر و تفکر در خصوص هستی و خالق هستی سفارش کرده است. بنابراین اگر نتیجه ای با تعقل و تدبیر و تفکر در طبیعت حاصل شود قطعاً موافق نظر اسلام است و اسلام هرگز به دستاوردهای علمی نظریه تکامل برچسب کفرآلود نمی‌زند.

۳. برخی دستاوردهای علمی قطعی است و به آنها قوانین علمی یا نظریات تأیید شده می‌گویند. اما برخی دستاوردها هنوز قطعی نشده‌اند و به آنها «فرضیه» یا نظریات غیرقطعی می‌گویند. قانون‌های قطعی مانند گردش زمین به دور خود و فرضیه‌ها مانند اینکه انسان از موجودات پست تری شبیه به خود متولد شده است. در فرضیه‌ها هرچند شواهد زیادی برای آن پیدا شده باشد اما تا وقتی قطعی نشده باشد نمی‌توان به آن قانون قطعی گفت. یک نظریه در صورتی به قانون تبدیل می‌شود که هیچ احتمال خلافی وجود نداشته باشد. قوانین قطعی علمی بسیار اندک هستند و بسیاری از نظریات علمی حدس‌هایی هستند که با تعدادی از شواهد تجربی تأیید شده‌اند اما هنوز ممکن است با پیشرفت‌های علمی نقض شوند.

برای مثال دیده شد حتی برخی قوانین فیزیکی که مدتی آنها را جزء قوانین قطعی فیزیکی محسوب می‌کردند با فیزیک کوانتوم و نسبیت نقض شده‌اند. مثلاً تصور می‌شود که نور همیشه در مسیر مستقیم سیر می‌کند اما دستاوردهای جدید نشان داد نیروی جاذبه بر روی نور نیز تاثیر می‌گذارد و جهت حرکت آن را تغییر می‌دهد. بنابراین در مواجهه با دستاوردهای علمی نباید دچار خوش خیالی شد و هر دستاوردی را که با کنار هم گذاشتن چند شاهد و نشانه و با یک حدس علمی به دست آمده، به عنوان یک قانون قطعی علمی پذیرفت و آن را در تعارض با آموزه‌های الهی دانست. پیشرفت علم خود مدیون شک داشتن به بسیاری از حدس‌های دانشمندان گذشته است.

۵. قرآن خود آیاتش را به دو دسته کلی تقسیم می کند:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل کرد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابه‌اند [که قابلیت تفسیرهای مختلف دارند]

این دو دسته عبارتند از آیات محکم و صریح و آیات متشابه و مبهم. بنابراین برخی آیات قرآن محکم و صریح اند. به این آیات «نص» نیز گفته می شود. این آیات یک معنی روشن دارند و نمی توان آنها را به معنای دیگری حمل کرد مانند: قل هو الله احد

آیات دیگری از قرآن «متشابه» اند. آیاتی که معنای آنها بین دو یا چند معنا مردد است و نمی توان معنای روشنی از آن برداشت کرد. مانند: حروف مقطعه قرآن مثل «الم» و آیه نور:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ...

خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (روغنش آن چنان صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود ...

تنها پیامبر و ائمه معنای دقیق و چند لایه این چنین آیاتی را می دانند. بنابراین از این آیات نمی توان برداشت های علمی کرد. به گفته خود قرآن برخی افراد که دنبال فتنه افکنی و ایجاد مشکل هستند آیات متشابه را ملاک قرار داده و دائماً شبهه سازی می کنند و باعث گمراهی می شوند:

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ...

آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابه‌اند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و به دنبال تفسیر کامل آن هستند ...

با توجه به این نکته و نیز با توجه به مقدمه سوم که در بالا بیان شد در تعارض میان دستاوردهای علمی و متون دینی جدول زیر را می توان ارائه کرد:

نتیجه کلی تعارض و ناسازگاری متون دینی معتبر با دستاوردهای علمی را در جدول زیر می‌توان دید:

| | | |
|---|--|--|
| نظریات غیر قطعی علمی | قوانین قطعی علمی | اقسام دستاوردهای علمی اقسام متون دینی معتبر |
| محکمت قرآن قبول و نظریات غیر قطعی رد می‌شوند. | چنین تعارضی غیر ممکن است | محکمت و نص های قرآن |
| هیچکدام ترجیح ندارد و باید جستجوی بیشتر کرد تا یا نظریات علمی قطعی شوند یا دلایلی برای فهم معنای دقیق و قطعی قرآن بیابیم. | قوانین علمی قبول و فهم قرآن به اهل بیت و ائمه واگذار می‌شود. | متشابهات و مبهمات قرآن |

با توجه به مقدمات مذکور در بالا، در جدول زیر دستاوردهای دیدگاه تکامل و آنچه از آیات و روایات درباره خلقت انسان فهمیده می‌شود با یکدیگر مقایسه و نتیجه گیری شده است:

| نتیجه | دیدگاه قرآن و روایات | دیدگاه تکامل |
|---------------|---|--|
| تطابق و تأیید | اعتراض ملائکه برای خلیفه قرار دادن انسان در زمین که در این آیه اشاره شده: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا!» آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند) نشان از سابقه فسادگر و خون ریز موجودی شبیه به انسان در زمین دارد. در روایات نیز به وجود موجوداتی وحشی شبیه انسان به نام نسناس در زمین اشاره شده است. | پیش از انسان نسلهایی از موجودات شبیه انسان اما ضعیف تر و پست تر وجود داشته است |

| نتیجه | دیدگاه قرآن و روایات | دیدگاه تکامل |
|----------------|---|--|
| تطابق و تأیید | <p>قرآن گفته خلقت حضرت آدم «کن فیکون» بوده است. یعنی خدا گفته است موجود باش پس موجود شده است. در نگاه ساده به نظر می رسد «کن فیکون» به معنی ناگهانی است. درحالی که «کن فیکون» به معنی قطعیت است. آنچه خدا بخواهد قطعاً انجام می شود اما ممکن است تدریجی و اندک اندک انجام شود. بعضی از روایات نیز خلقت حضرت آدم را بعد از گذشت زمانی طولانی و پس از تغییر و تحولات مختلفی دانسته است که از ابتدای خلقت آدم تا حیات او رخ داده است. بنابراین گذشت زمان طولانی مورد توافق هر دو دیدگاه است.</p> | <p>گذشت زمان طولانی از ابتدای شکل گیری زمین تا خلقت انسان و عبور دوره های متعددی</p> |
| عدم تطابق و رد | <p>از ظاهر برخی آیات قرآن فهمیده می شود خلقت آدم شبیه به موجودات دیگر از طریق تولد عادی نبوده است:</p> <p>إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ</p> <p>«مَثَلِ عِيسَىٰ در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود باش پس شد.»</p> <p>این آیه و آیاتی دیگر نشان می دهند خلقت آدم همچون عیسی (ع) خلقتی ویژه و متفاوت از تولدهای عادی سایر موجودات بوده است. اما باز همین آیه نشان می دهد متفاوت بودن خلقت آدم دلیل بر ناگهانی بودن خلقت او نیست؛ چراکه حضرت عیسی هم ناگهانی به وجود نیامد و پس از گذشت برخی مراحل طبیعی متولد شد اما بدون دخالت پدر. در برخی روایات که البته سندشان قطعی نیست نیز تولد آدم و حوا به صراحت رد شده و آمده است که: آدم و حوا از جمله مخلوقاتی هستند که در رحم خلق نشده اند. بنابراین از ظاهر متون اسلامی برمی آید خلقت آدم حاصل از تولد او نبوده است هرچند به هر حال مراحل را در طبیعت از سرگذرانده تا به انسان تبدیل شده است.</p> <p>این درحالی است که نظریه تکامل نیز هنوز به طور قطعی ثابت نکرده است که حتماً آدم ابوالبشر از مادری شبیه به خود متولد شده است و به نظر می رسد اثبات قطعی این امر از توان علم خارج باشد. در واقع در اینجا دستاورد غیرقطعی علم با برداشت</p> | <p>تولد انسان از موجوداتی شبیه به خود با تفاوتی در عقل و استعداد و کامل تر بودن آدم از پدر و مادرش</p> |

| نتیجه | دیدگاه قرآن و روایات | دیدگاه تکامل |
|----------------|---|--|
| | غیرقطعی از دین با هم در تعارض اند. این تعارض هیچ خللی را نه به دین و نه به علم وارد نمی کند و تنها باید منتظر تکمیل دلایل از هر دو طرف ماند. | |
| تطابق و تأیید | <p>ظاهر آیات قرآن محل سکونت اولیه آدم و حوا را بهشت معرفی کرده است و می گوید خداوند آدم و حوا را پس از گناه از بهشت خارج کرد و به زمین فرورستاد. در نگاه ساده علم و قرآن درباره محل سکونت اولیه انسان باهم مخالفت دارند. اما با دقت در تمام آیات و روایات روشن می شود که دین اسلام دستاوردهای نظریه تکامل در این مورد را تأیید می کند.</p> <p>درقرآن می گوید انسان از خاک آفریده شده است. درقرآن می فرماید از این زمین خلق شدید و دوباره به این زمین بازمی گردید و سپس از همین زمین دوباره محشور می شود. این بیانات نشان می دهد که شروع حیات آدم هم در زمین بوده است. علاوه براین در روایاتی نیز به صراحت گفته است که بهشت آدم و حوا از باغ های دنیایی بوده و خورشید و ماه بر آن باغ طلوع می کرده است. بنابراین مقصود از هبوط (فرود آدم و حوا بر زمین) نیز هبوط معنوی بوده است.</p> | <p>انسان از ابتدا بر زمین خلقت یافته و بر زمین می زیسته است نه در بهشتی آسمانی</p> |
| عدم تطابق و رد | <p>تصادف در اسلام به طور کامل و قطعی رد شده است. تصادف از لحاظ علمی نیز باطل است و روشن است که هراتفاقی در تشکیل حیات افتاده است براساس علتی بوده که در طبیعت وجود داشته است و با نگاه دینی مجموعه هستی و علت های موجود در عالم بر مبنای تقدیرات ثابت در هستی است. کوچک ترین جهش ژنتیکی در طبیعت قطعاً دارای دلیل حساب شده و دقیقی است و تصادف اصطلاحی است که فقط به دلیل ناآگاهی ما از دلایل پیچیده خلقت به کار برده می شود. بنابراین از میلیون ها سال پیش که موجودات طبق نظریه تکامل جهش میافتند هر جهشی دقیقاً بر اساس علت های موجود در خلقت اتفاق افتاده و قرآن تمام این علت ها را صریحاً موجود در علم الهی معرفی می کند.</p> <p>در اینجا یک بی توجهی علمی با نص صریح وحی تکمیل و اصلاح شده است.</p> | <p>حیات تمام موجودات از جمله انسان در گذر زمان به طور تصادفی به وجود آمده است.</p> |

درس‌های معنوی از داستان خلقت انسان

مهم‌تر از جنبه‌های مادی و تجربی اتفاقاتی که برای آدم و حوا به عنوان نخستین انسان‌های روی زمین افتاده است، درس‌های معنوی‌ای است که از داستان خلقت آدم و حوا و فریب آنها توسط شیطان می‌توان گرفت. دقت در عبرتهای این داستان نشان می‌دهد که در واقع تمام مردان و زنان، آدم و حوا هستند و همان موقعیت را در مواجهه با ملائکه، شیطان و هبوط به زمین دارند. در زیر برخی نکات قابل توجه از داستان خلقت انسان را اشاره می‌کنیم:

علم آدم به حقایق عالم دلیل جانشینی خدا بر زمین و برتری‌اش نسبت به ملائکه

طبق قرآن برتری آدم نسبت به ملائکه و خلیفه شدنش بر روی زمین به دلیل علم او نسبت به قوانین و حقایق هستی بوده است. قرآن این علم را «علم اسماء» می‌نامد:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمی اینها را به من خبر دهید!» (۳۱)

علم اسماء چیزی شبیه "علم لغات" نبوده است بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص موجودات بوده است، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد. بنابراین دستیابی به اسرار آفرینش و حقایق هستی است به انسان شایستگی خلافت الهی داده است.

معنای فرشتگان و سجده آنها بر انسان

در قرآن می‌فرماید بعد از خلقت انسان ملائکه امر به سجده برای آدم شدند. در نگاه ابتدایی تصور می‌شود که ملائکه موجوداتی شبیه به انسان هستند و سجده آنها با گذاشتن سر بر زمین در مقابل انسان اتفاق می‌افتد. درحالی که روشن است که ملائکه موجوداتی شبیه به انسان نیستند. ملائکه طبق قرآن موجوداتی هستند که

^۵ . تفسیر نمونه

^۶ . وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا ... و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!»

عالم با تدبیر آنها اداره می‌شود. به عبارت دیگر ملائکه قوانین اداره کننده عالم هستند. بنابراین سجده آنها به معنی سرگذاشتن بر زمین در مقابل انسان نیست. بلکه سجده ملائکه به معنی حقیقی سجده یعنی خضوع و تواضع در مقابل انسان است. می‌توان گفت سجده ملائکه در مقابل آدم یعنی تواضع و تسلیم بودن قوانین اداره کننده عالم در مقابل علم و معرفت آدم. نکته جالب توجه اینکه نگارنده جایی ندیده است که این سجده تمام شده باشد و ملائکه از سجده برخاسته باشند. بنابراین این تواضع و خضوع و تسلیم بودن همچنان ادامه دارد آن خلیفه الهی که علم اسماء عالم نزد اوست همچنان عنان قوانین عالم را در اختیار دارد و عالم براساس اراده او حرکت می‌کند. به نظر می‌رسد خضوع و تسلیم بودن ملائکه به نسبت علم و معرفت برای هر انسانی وجود دارد. هر انسانی در هر زمینه‌ای عالم شود ملائکه در همان زمینه مطیع اراده او خواهند بود و خلیفه کامل الهی که علم اسماء را به طور کامل دارد تسلط کامل نیز بر عالم دارا است.

معنای ابلیس و علت مخالفت ابلیس با سجده در برابر آدم

از آنجا که طبق قرآن ابلیس از آتش خلق شده و آدم از خاک، می‌توان به زمان امروزی بگوییم ابلیس از انرژی و آدم از ماده خلق شده است. هرچند این دو به نحوی قابل تبدیل به یکدیگر هستند اما به هر حال همین تفاوت در منشأ پیدایش باعث تفاوت بسیاری در ویژگی‌های آدم و جن شده است. به عبارت دیگر ابلیس نوعی انرژی مخالف با جریان الهی هستی است. به زبان امروزی می‌توان او را همان انرژی منفی نامید که خضوع و تواضع در برابر حرکت رو به کمال انسان ندارد و مانع انسان در جهت تکامل و تعالی او می‌شود.

انگیزه ابلیس در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد، او چنین می‌پنداشت که از آدم برتر است، و نمی‌بایست دستور سجده بر آدم بر او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند ... و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرده تنها عملاً عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز معترض بود، و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی، محصول يك عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد، و آتش به خرمن هستی او افکند:

... إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

۷. ... كَانِ مِنَ الْجِنَّ ... (کهف/۵۰) ... ابلیس از جن بود ... وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (رحمن/۱۵) و جن را از شعله‌های مختلط و متحرک آتش خلق کرد!

... /همگی ملائکه سجده کردند/ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. (۳۴)

تعبیر "كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ" نشان می‌دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می‌پروراند، و شاید به خود می‌گفت اگر دستور خضوع و سجده بمن داده شود قطعاً اطاعت نخواهم کرد،

فرب شیطان

بنابراین برخی روایات ابلیس مانند روح و خون در درون انسانها می‌تواند جاری شود. یعنی در درون انسان حضور دارد و طبق آیات قرآن به وسوسه انسان می‌پردازد. وسوسه شیطان که برای انسان بسیار آشنا و معروف است در چند مورد اتفاق می‌افتد؛ یکی از کارهای شیطان ایجاد حسرت در دل انسان با برجسته کردن نداشته‌های خود خود و داشته‌های دیگران است:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبِّيَ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰)

سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا بدی‌های پنهان‌شان را آشکار سازد و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر بخاطر اینکه (اگر از آن بخورید،) فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!»

در واقع شیطان تلاش کرد تا با ایجاد حسرت در آدم و حوا نسبت به ملائکه که موجودات ماندگارتر از انسان بودند، زشتی‌های آنها را آشکار کند.

شیطان حسرت را با ایجاد طمع و آرزوی نابجا در دل آدم و حواد کاشت. در قرآن می‌گوید وسوسه شیطان اینگونه بود که به آدم و حوا گفت:

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰)

^۸ ... جَزَى [الشيطان] مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَ الدَّمِ ... (نهج البلاغه (صبحی صالح) / نامه ۱۰) و در روایتی از تفسیر علی بن ابراهیم درباره شیطان می‌گوید: ... وَ أَجْرِيَّتَهُ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ ... (تفسیر قمی ج ۱ ص ۴۳)

پس شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید،
و ملکی بی‌زوال راهنمایی کنم؟!» (۱۲۰)

همین حسرت درونی نسبت به آنچه انسان ندارد و همین آرزوی غصه‌آور نسبت به آنچه دیگران دارند، این خود نتیجه وسوسه شیطان در جان هر انسانی است. علاوه بر این قرآن می‌گوید شیطان وعده فقر و بیچارگی به انسان می‌دهد و غم و غصه را در دل انسان ایجاد می‌کند و خدا وعده بخشش و لطف می‌دهد.

این فریب کاری شیطان برای خروج انسان از بهشت امن الهی که در همین دنیا برایش فراهم است، برای تک‌تک انسان‌ها اتفاق می‌افتد. درواقع ابلیس و لشکریانش همگی همت کرده‌اند تا انسان را با وسوسه‌های فریبنده مشغول حسرت‌ها و آرزوهای بیهوده و نگرانی‌های فراوان کننده و انسان را از بهشت روی زمین که خداوند برایشان فراهم کرده است خارج گردانند.

شجره ممنوعه

به آدم و حوا گفته شد از هرآنچه در این باغ است بهره‌برید اما به درخت ممنوعه نزدیک نشوید که در این صورت ظالم خواهید بود. اما این درخت ممنوعه چه بود که آدم و حوا از نزدیک شدن به آن منع شدند و نزدیک شدن به آن ظلم دانسته شد؟ در روایات آمده است که درخت ممنوعه در بهشت درختی بوده است که از تمام میوه‌های دنیایی داشته است و تمام انسان‌ها متناسب با قسمتشان در دنیا از برخی از این نعمت‌ها محروم شده‌اند و نباید به آن نزدیک شوند. به عبارت دیگر درخت ممنوعه به معنی هر نعمتی است که خدا ممکن است به کسی نداده باشد. هر نعمتی که خدا برای کسی مقدر نکرده است برای او درخت ممنوعه است. یعنی نباید با آرزوی آن خود را از حالت رضایت و توکل نسبت به خدا خارج کند.

در روایتی گفته شده است درخت ممنوعه برای آدم، مقام و درجه اهل بیت بود که به حضرت آدم داده نشده بود. به آدم گفته شد نسبت به مقام و علم اهل بیت پیامبر خاتم آرزو نداشته باش. تا زمانی که آدم نسبت به نداشتن آن مقام احساس کمبود نمی‌کرد، در اوج آرامش و شادکامی و رضایت بود اما وقتی نسبت به آن مقام طمع کرد و آرزوی رسیدن به مقامی که خدا برایش مقدر نکرده بود در درونش شکل گرفت، از آرامش معنوی و رضایت عمیق درونی‌ای که داشت سقوط کرد و به سختی‌های دنیایی گرفتار شد.

۹. الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً (بقره/۲۶۸)

بنابراین درخت ممنوعه برای هرکس متناسب با خود اوست. کسی که نعمت الف را ندارد، می‌تواند به بینهایت نعمت دیگری که دارد توجه کند و در بهشت نعمتهای فراوان خدا شاد و یا آرامش زندگی کند و می‌تواند فکرش را به نعمت الف بدوزد و با غم نداشتن آن خود را از بهشت الهی خارج کند و گرفتار زحمتهای دنیایی برای به دست آوردن آن کند.

باید توجه داشت که این نکته ارتباطی با تلاش انسان برای انجام وظیفه دنیایی یا آخرتی او ندارد. چه بسا انسانی که حسرت نداشته‌اش را نمی‌خورد اما برای انجام وظیفه‌اش تلاش همراه با آرامشی بسیاری در کسب بهترین های دنیایی انجام می‌دهد.

عالم پیش از حیات انسان (عالم ذر)

در متون دینی (قرآن و روایات) به زمانی اشاره شده است که انسان ها همگی به خدایی خداوند متعال شهادت داده اند. در برخی منابع این زمان پیش از تولد انسان معرفی شده و نام‌های عالم ذر و عالم طینت به آن داده شده است.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف/۱۷۲)

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (خدا چنین کرد تا مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»

اینکه انسانها دورانی پیش از حیات را گذرانده باشند و در آن دوران نیز فهم و امکان پاسخ گویی داشته اند، با شروع خلقت انسان از ماده و خاک که در نظریه بالا مطرح شد کاملاً همخوانی دارد. بنابر این نظریه، انسان ها پیش از تولد خاک بوده اند و در همان حالت خاکی نیز همچون تمام موجودات دیگر درک، شعور و اختیار جمادی (درک و شعوری در حد ماده بی‌جان) داشته اند. در حقیقت می توان گفت عالم ذر یا عالم طینت اشاره به همان حالت جمادی انسان است که هزاران هزار سال پیش بر انسان گذشته است. در آن زمان با همان اراده سطح پایین و شعور اندکی که داشته است، معرفت خدا را احساس و اقرار کرده است. چنان که تمام هستی چنین اقرار و حضوری دارند.

همانگونه که انسان ها دوران نوزادی خود را به یاد نمی آورند اما قطعاً این دوران را گذرانده اند و در این دوران نیز شعور، آگاهی و اراده اندکی داشته اند، دوران پیش از آن نیز به همین ترتیب با میزان آگاهی کمتری بر انسان گذشته است و انسان آن را به یاد نمی آورد اما دارای آگاهی و قدرت انتخاب بوده است و انتخاب های وی بر زندگی دنیایی او تأثیر گذار بوده است.

در آیات و برخی روایات نیز به این اشاره شده است که انسان پیش از حیات، موجود ناچیزی بوده است. یعنی موجود بوده اما زندگی سطح پایینی داشته است:

هل اتي على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً

آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیز قابل ذکری نبود

این آیه نمی فرماید که انسان قبل از حیات هیچ چیز نبود بلکه می گویند چیز قابل توجهی نبود. این نکته با تمام آیاتی که خلقت انسان را از خاک یا گل بیان می کند نیز تأیید می شود که انسان قبل از شکل انسانی در قالب جماد یا خاک حیات بسیار ناچیزی داشته است:

ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين (مومنون/۱۲)
و همانا ما آدمی را از گل خالص آفریدیم .

این آیات که به خلقت انسان از خاک اشاره دارد، با نظریه بالا که می گوید شروع انسان از ماده بوده است مطابقت دارد.

در برخی روایات بیان داشته است که انسان ها پیش از تولد دنیایی به صورت خاک بوده اند و این تکه خاک تشکیل دهنده هسته اصلی بدنشان بوده است. به این هسته اصلی «طینت» گفته شده است و به «عالم ذر» نیز «عالم طینت» گفته شده است. در برخی روایات گفته شده است که این هسته اصلی بسیار کوچک (طینت) پس از مرگ نیز در قبر باقی می ماند و روز قیامت انسان دوباره از همین هسته مرکزی رشد می کند و جان می گیرد.

به عبارت دیگر می توان گفت «طینت» یک برهه ای از زندگی ما در قالب جمادی است که در آن اراده، آگاهی و شعور ضعیف و جمادی داشته ایم.

توضیح دیگری علامه طباطبایی درباره عالم ذر داده است. وی می گوید اقرار انسان ها به ربوبیت خدای متعال به نوعی زبان حال تمام موجودات در تمام زمان هاست. وقتی هر موجودی به نیازمندی کامل خودش توجه دارد و اینکه این نیازمندی از جایی برطرف می شود و او در حال حیات است این خود اقرار به ضعف خود و اقرار به وجود قدرتی ورای خود است. وقتی که من نیازمند باشم و در حال حیات باشم یعنی حیات به من داده شده و لحظه به لحظه این حیات برای من از طرف یک حقیقتی دیگر تجدید می شود. این همان اقراری است که دائما در هر انسانی وجود دارد. در واقع «بلی» در پاسخ اینکه آیا من پروردگار شما نیستم زبان حال انسان و تمام موجودات دیگر عالم در لحظه لحظه وجودشان است. بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی نیاز نیست که عالمی پیش از حیات در نظر گرفته شود که انسان ها در آن جمع شده باشند و اقرار زبانی کرده باشند. طبق این دیدگاه روایات و آیات قرآن برخلاف معنای ظاهریشان تفسیر می شوند.

عالم پس از حیات انسان (مرگ)

انسان با مرگ بُعد جسمانی‌اش اندک‌اندک می‌میرد و از بین می‌رود غیر از همان طینت اولیه‌ای که پیش از تولد وجود داشته است. با وجود کاهش در بُعد جسمانی، حقیقت انسان وابسته به هسته اولیه جسمانی‌اش در ابعاد دیگر باقی می‌ماند.

تحقیقات علمی‌ای بر روی مغز حیوان‌های در حال مرگ انجام شده است. این تحقیقات نشان داده است پس از مرگ زیستی حیوانات مغز آنها مدتی به فعالیت خود ادامه می‌دهد و این فعالیت بسیار زیاد و منظم است. براساس گفته یکی از محققان عصب‌شناس، مرگ زیستی برخلاف تصور رایج نه یک لحظه، بلکه یک فرایند زمان بر است که مغز در این مدت درگیر فعالیت‌هایی است. این فعالیت‌ها ممکن است با «تجربه‌های نزدیک به مرگ» و نیز اتفاقاتی که مطابق با قرآن و روایات اسلامی انسان‌ها در لحظه مرگ با آنها مواجه می‌شوند ارتباط زیادی داشته باشند. همانطور که در روایات در خصوص مرگ گفته شده که انسان در ابتدای مرگ با صحنه‌هایی از کل اعمال خوب و بد خود مواجه می‌شود، مروری بر کل زندگی خود دارد و خوبی‌هایش او را خوشحال و بدی‌هایش او را ناراحت می‌کند و درباره آنها احساس مسئولیت پیدا می‌کند و بازخواست می‌شود. طبق برخی روایات انسان‌ها در ابتدای مرگ، آگاهی‌های عمیقی نسبت به گذشته و اعمال خود پیدا می‌کنند اما پس از مدتی به حالتی خواب‌گونه فرو می‌روند و در این خواب متناسب با اعمالشان احساس خوشایند یا احساس ناراحتی دارند. مرگ در قرآن و روایات به خواب تشبیه شده است و در موارد مختلف برای توصیف مرگ به حالت انسان در خواب اشاره شده است. در آیه‌ای انسان‌های خواب و مرده را با بیان یکسانی توصیف می‌کند:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ
يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (زمر/۴۲)

خداوند نفس انسان‌ها را به هنگام مرگشان و آنهایی که نمرده‌اند و در خواب هستند، دریافت می‌کند؛ سپس کسانی که مرگشان قطعی شده را نگه می‌دارد و دیگران را (که باید زنده بمانند) تا زمان مشخصی باز می‌گرداند.

^۱ . «تجربه‌های نزدیک به مرگ» اتفاقاتی است که برخی افراد پس از احیای مجدد نقل کرده‌اند که در مدت ایست قلبی چند دقیقه‌ای خود مشاهده کرده‌اند.

به همین دلیل می توان چنین برداشت کرد که فضای پس از مرگ شباهت به فضای هنگام خواب برای انسان دارد با این تفاوت که مرگ بسیار عمیق تر و بدون بازگشت است.

معنویت و فطرت الهی

از آنچه گفته شد معلوم شد که انسان با همه ی وجوه مشترکی که با سایر جاندارها دارد، فاصله ی عظیمی با آنها پیدا کرده است. انسان موجودی با دو بعد مادی و معنوی است.

انسان با همه ی وجوه مشترکی که با جاندارهای دیگر دارد، يك سلسله تفاوت‌های اصیل و عمیق با آنها دارد که هر يك از آنها بعدی جداگانه به او می بخشد و رشته ای جداگانه در بافت هستی او به شمار می رود. این تفاوتها در سه ناحیه است:

۱. ادراك و كشف خود و جهان.

۲. میل ها و جاذبه هایی که بر انسان احاطه دارند

۳. انتخاب ها و اراده انسان

۱. این بخش برگرفته از کتاب انسان در قرآن استاد مطهری به همراه اندکی تغییر است. (مجموعه آثار شهید

مطهری . ج ۲، ص: ۲۷۵-۲۸۵)

۱. درباره ی امتیاز انسان از جانداران دیگر سخن فراوان گفته شده است. برخی منکر امتیاز اساسی میان این نوع و سایر انواع هستند، تفاوت آگاهی و شناخت انسان با حیوان را از قبیل تفاوت کمی و حدّ اکثر تفاوت کیفی می دانند، نه تفاوت ماهوی. همه ی آن شگفتیها و اهمیتها و عظمتها که نظر فلاسفه ی بزرگ شرق و غرب را سخت درباره ی مسأله ی شناخت در انسان جلب کرده است، چندان مورد توجه این گروه واقع نشده است.

این گروه انسان را از نظر خواسته ها و مطلوبها نیز يك حیوان تمام عیار می دانند بدون کوچکترین تفاوتی از این نظر [۱]. برخی دیگر تفاوت او را در جان داشتن می دانند، یعنی معتقدند جاندار و ذی حیات منحصر به انسان است، حیوانات دیگر نه احساس دارند و نه میل و نه درد و نه لذت، ماشینهایی بیجانند شبیه جاندار، تنها موجود جاندار انسان است، پس تعریف حقیقی او آن است که موجودی است جاندار [۲]. دیگر اندیشمندان که انسان را تنها جاندار جهان نمی دانند و به امتیازات اساسی میان او و سایر جانداران قائل اند، هر گروهی به یکی از مختصات و امتیازات انسان توجه کرده اند. از این رو انسان با تعبیرها و تعریفهای مختلف و متفاوتی تعریف شده است از قبیل: حیوان ناطق (تعقل کننده) ، مطلق طلب، لایتناهی، آرمان خواه، ارزش جو، حیوان ما وراء الطبیعی، سیری ناپذیر، غیر معین، متعهد و مسئول، آینده نگر، آزاد و مختار، عصیانگر، اجتماعی، خواستار نظم، خواستار زیبایی، خواستار عدالت، دو چهره، عاشق، مکلف، صاحب وجدان، دو ضمیری، آفریننده و خلاق، تنها، مضطرب، عقیده پرست، ابزارساز، ما وراء جو، تختل آفرین، معنوی، دروازه ی معنویت، و . . .

بدیهی است که هر يك از این امتیازات به جای خود صحیح است، اما شاید اگر بخواهیم تعبیری بیاوریم که جامع تفاوتهای اساسی باشد، همان به که از علم و ایمان یاد کنیم و بگوییم انسان حیوانی است که با دو امتیاز «علم و ایمان» از دیگر جانداران امتیاز یافته است. (مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۲، ص:

تفاوت در ادراک

اما در ناحیه ی ادراک و کشف جهان. حواس حیوان راهی و وسیله ای است برای آگاهی حیوان به جهان. انسان در این جهت با حیوانات دیگر شریک است و احیانا برخی حیوانات از انسان در این ناحیه قوی ترند. آگاهی و شناختی که حواس به حیوان و یا انسان می دهد سطحی و ظاهری است، به عمق ماهیت و ذات اشیاء و روابط منطقی آنها نفوذ ندارد. ولی در انسان نیروی دیگری برای درک و کشف خود و جهان وجود دارد که در جانداران دیگر وجود ندارد و آن نیروی مرموز تعقل است. انسان با نیروی تعقل، قوانین کلی جهان را کشف می کند و بر اساس شناخت کلی جهان و کشف قوانین کلی طبیعت، طبیعت را عملا استخدام می کند و در اختیار خویش قرار می دهد. در بحثهای گذشته نیز اشاره به این نوع شناخت که مخصوص انسان است کردیم و گفتیم مکانیسم شناخت تعقلی از پیچیده ترین مکانیسمهای وجود انسان است. همین مکانیسم پیچیده اگر درست مورد دقت قرار گیرد، دروازه ی شگفتی است برای شناخت خود انسان. انسان با این نوع شناخت، بسیاری از حقایق را که مستقیما از راه حواس با آنها تماس ندارد کشف می کند. شناخت انسان ماورای محسوسات را، بالاخص شناخت فلسفی خداوند، وسیله ی این استعداد مرموز و مخصوص آدمی صورت می گیرد.

تفاوت در جاذبه ها

اما در ناحیه ی جاذبه ها. انسان مانند جانداران دیگر تحت تأثیر جاذبه ها و کششهای مادی و طبیعی است، میل به غذا، میل به خواب، میل به امور جنسی، میل به استراحت و آسایش و امثال اینها او را به سوی ماده و طبیعت می کشد. اما جاذبه هایی که انسان را به خود می کشد منحصر به اینها نیست، جاذبه ها و کششهای دیگر انسان را به سوی کانونهای غیر مادی، یعنی اموری که نه حجم دارد و نه سنگینی و نتوان آنها را با امور مادی سنجید، می کشاند.

تفاوت در انتخاب

یکی از تفاوتهای حیوان و انسان با گیاه و جماد این است که حیوان و انسان بر خلاف جماد و گیاه، پاره ای از قوه های خویش را بر حسب میل و شوق و یا ترس و به دنبال «خواست» خود، اعمال می کند. مثلا مغناطیس که نیروی کشش آهن دارد به طور خود به خود و به حکم نوعی جبر طبیعی، آهن را به سوی خود می کشد.

مغناطیس نه از کار خویش آگاه است و نه میل و شوق یا ترس و بيمش اقتضا کرده است که آهن را به سوی خود بکشد. اما حیوان که راه می رود، به راه رفتن خویش آگاه است و خواسته است که راه برود و اگر نمی خواست راه برود چنین نبود که جبرا راه برود.

در انسان نیز پاره ای قوه ها و نیروها به همین شکل وجود دارد، یعنی تابع خواست انسان است، با این تفاوت که خواست حیوان میل طبیعی و غریزی حیوان است و حیوان در مقابل میل خود قدرت و نیرویی ندارد. حیوان همین که میلش به سویی تحریک شد خود به خود به آن سو کشیده می شود. در حیوان قدرت مقاومت و ایستادگی در مقابل میل درونی خود و همچنین قدرت محاسبه و اندیشه در ترجیح جانب میلها و یا جانب امری که بالفعل میلی به سوی آن نیست بلکه صرفا دوراندیشی اقتضا می کند، وجود ندارد.

اما انسان چنین نیست. انسان قادر است و توانایی دارد که در برابر میلهای درونی خود ایستادگی کند و فرمان آنها را اجرا نکند. این توانایی را انسان به حکم يك نیروی دیگر دارد که از آن به «اراده» تعبیر می شود. اراده به نوبه ی خود تحت فرمان عقل است، یعنی عقل تشخیص می دهد و اراده انجام می دهد.

عقل و آزادی معنوی

از آنچه گذشت روشن شد که انسان از جهت درک، جاذبهها و انتخابهایش تواناییهایی دارد که سایر جاندارها ندارند. این تفاوت ها به انسان امکان می دهد که دایره ی فعالیتش را از حدود مادّیات توسعه دهد و تا افق عالی معنویات بکشد، ولی سایر جاندارها از زندان مادّیات نمی توانند خارج شوند.

انسان به نیروی «عقل» و «اراده» مجهّز است، قادر است در مقابل میلها مقاومت و ایستادگی نماید و خود را از تحت تأثیر نفوذ جبری آنها آزاد نماید و بر همه ی میلها «حکومت» کند. انسان می تواند همه ی میلها را تحت فرمان عقل قرار دهد و برای آنها جیره بندی کند و به هیچ میلی بیش از میزان تعیین شده ندهد و به این وسیله آزادی «معنوی» که باارزش ترین نوع آزادی است کسب نماید.

این توانایی بزرگ از مختصات انسان است و در هیچ حیوانی وجود ندارد و همین است که انسان را شایسته ی «تکلیف» کرده است و همین است که به انسان حقّ «انتخاب» می دهد و همین است که انسان را به صورت يك موجود واقعا «آزاد» و «انتخابگر» و «صاحب اختیار» در می آورد.

میلها و جاذبه ها نوعی پیوند و کشش است میان انسان و يك کانون خارجی که انسان را به سوی خود می کشاند. انسان به هر اندازه که تسلیم میلها بشود خود را رها می کند و به حالت لختی و سستی و زبونی در می آید و سرنوشتش در دست يك نیروی خارجی قرار می گیرد که او را به این سو و آن سو می کشاند، ولی نیروی عقل و اراده نیرویی درونی و مظهر شخصیت واقعی انسان است.

انسان آنجا که به عقل و اراده متکی می شود نیروهای خویش را جمع و جور می کند و نفوذهای خارجی را قطع می نماید و خویشتن را «آزاد» می سازد و به صورت «جزیره ای مستقل» در می آید. انسان به واسطه ی عقل و اراده است که «مالک خویشتن» می شود و شخصیتش استحکام می یابد.

مالکیت نفس و تسلط بر خود و رهایی از نفوذ جاذبه ی میلها هدف اصلی تربیت اسلامی است. غایت و هدف چنین تربیتی «آزادی معنوی» است.

آزادی معنوی یعنی خروج انسان از ادراکات و امیال حیوانی و ورود به فضایی بالاتر از این سطح یعنی سطح تعقل. این یعنی معنویت

انسان آن چیزی است که می خواهد و برای آن تلاش می کند. در بیرون این اتفاق نمی افتد اما در درون می تواند عمیقاً خود را تغییر دهد و نتیجه آن را در بیرون و آخرت خود ببیند.

اهمیت توجه به درون بیش از اتفاقات بیرونی

در هر حال قطعی و روشن است که اکثریت وقایع بیرونی خارج از اختیار و اراده ما اتفاق می‌افتد. این وقایع همه برای ما جبری اند. در حقیقت جبر جهان خارج بر همه ما سیطره دارد و انسان نسبت به آن اختیاری ندارد. این همان نگاه دینی درباره حضور و سلطه قدرت و قوانین خدا بر کل هستی است. قضا و تقدیر همه جانبه الهی است که تعیین کرده ما چه زمانی متولد شویم، در کدام خانواده باشیم و شرایط ذهنی و استعدادهای عقلی و بدنی ما چگونه باشد، میل‌های غریزی ما به چه سمت باشد و یا اطرافیان و جامعه ما چگونه باشند و ...

در دعای کمیل از زبان امیرالمومنین (ع) می‌خوانیم:

اللهم انی اسئلك بِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ ۚ وَ خَضَعَ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ ۚ وَ ذَلَّ لَهَا كُلَّ شَيْءٍ ۚ
وَ بِجَبْرُوتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ ۚ

خدایا از تو درخواست می‌کنم، ... به نیرویت که با آن بر هرچیز چیره گشتی و در برابر آن هرچیز فروتنی نموده و همه چیز خوار شده و به جبروتت که با آن بر همه چیز فائق آمدی و به عزتت که چیزی در برابرش تاب نیاورد و به بزرگی‌ات که همه چیز را پر کرده است.

از طرف دیگر انسان در «درون خود» و «خود درونی» دارای اراده‌ای کاملاً آزاد است. می‌تواند با این اراده که البته خدا به او داده و همین هم کاملاً تحت خواست الهی است، در هر جا سیر کند و هرچه می‌خواهد اراده کند. همین خود حقیقی انسان است که در اختیار اوست. اصل حقیقت انسان همین خود اوست که نسبت به آن تسلط دارد. انسان می‌تواند با تمرکز بر درون خود تلاش خود را کم یا زیاد کند، اولویت‌های خود را تغییر دهد، ایده‌آل‌های خود را تنظیم کند، احساسات و عواطف خود را مدیریت کند، نیت و انگیزه خود را در کارها بزرگ‌تر و الهی‌تر کند، تحملش را در ناملايمات بالاتر ببرد.

در قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (مائده/۱۰۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از آنچه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.

هرچند دست ما از تغییر و تقدیر جهان کوتاه است، اما همه چیز برای انسان به همین اراده او بستگی دارد. کل جهان انسان به این وابسته است که در درون خود چه می‌خواهد. بنابراین انسان با وجود اینکه در احاطه جبر خارج یا به عبارتی هیمنه الهی قرار دارد، اما در درون خود کاملاً مختار است و همین اختیار او با وجود محدودیت می‌تواند تعیین‌کننده کل جهان او باشد.

بنابراین برخلاف آنچه انسان‌ها به دنبال تغییر جهان بیرون هستند که از اختیار آنها خارج است، باید به دنبال تغییر درون بود که کاملاً در حیطه ارادی انسان قرار دارد. کل هستی نیز بنابه عدالت خدا و حق بودن جهان به گونه ای خلق شده است که اصلاح اراده‌ها به اصلاح جهان خارج هرکس هم منتهی می‌شود. در حقیقت انسان «خود درونی» را در اختیار دارد و اگر همین را اصلاح کند جهانش هم در این دنیا و هم در آخرت اصلاح خواهد شد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ

خدا در ارتباط با قومی چیزی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنها آنچه در نهادشان است تغییر دهند.

یا در روایتی چنین آمده است:

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ

هر کس مابین خود و خدا را اصلاح کند خدا مابین او و مردم را اصلاح خواهد کرد.

پس انسان هر چه میتواند باید اراده‌ی خود را اصلاح کند و هر چه انسان عاقل‌تر باشد تلاش را برای اصلاح خود به جای جهان بیشتر میکند. در اینصورت انسان به جای نتیجه‌گرایی و نگاه به خارج و تلاش برای اینکه چگونه جهان را بیشتر تحت کنترل خود درآورد به وظیفه خود توجه می‌کند و اراده خود را بر آنچه در قبال خود، خدا و جامعه برعهده دارد متمرکز می‌کند بدون اینکه از جبر جهان خارج نگران و هراسناک باشد!

«انسان یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهره‌ی او را به دست خودش داده است که هر طور که می‌خواهد ترسیم کند، یعنی بر خلاف اندامهای جسمانی اش که کارش در مرحله‌ی رحم به پایان رسیده است و بر خلاف خصلتهای روحی و اندامهای روانی حیوانات که آنها نیز در مرحله‌ی قبل از تولد پایان گرفته است، اندامهای روانی انسان - که از آنها به خصلتها و خوبیها و ملکات اخلاقی تعبیر می‌شود - به مقیاس بسیار وسیعی پس از تولد ساخته می‌شود.

این است که هر موجودی، حتی حیوان، آن چیزی است که او را ساخته اند، ولی انسان آن چیزی است که بخواهد باشد. و به همین جهت است که هر نوع از انواع حیوانات همان طور که اندام جسمانی همه ی افرادش شبیه یکدیگر است اندامهای روانی و خصلتهای روانی افرادش نیز شبیه یکدیگر است، تمام افراد گربه يك نوع خصلت دارند و تمام افراد سگ يك نوع دیگر و تمام افراد مورچه يك نوع دیگر، تفاوتی اگر باشد بسیار اندك است. ولی تفاوت خصلتی و اخلاقی افراد انسان بی نهایت است. و این است که انسان یگانه موجودی است که خودش باید «خویشتن» را انتخاب کند که چه باشد.

در آثار اسلامی رسیده است که انسانها در قیامت بر طبق خصلتهای اکتسابی روحی، نه اندام ظاهری جسمانی، محشور می گردند، یعنی انسانها از نظر اخلاق اکتسابی با هر نوع جاندارى که به او شبیه تر باشد، به شکل او و اندام او محشور می گردند، و تنها افرادی به شکل و صورت انسانی محشور می گردند که اخلاق و خویهای اکتسابی و ابعاد ثانوی روح آنها متناسب با شأن و کمالات انسانی باشد و به عبارت دیگر، اخلاقشان اخلاق انسانی باشد.

انسان به حکم قدرت علمی، بر طبیعت مسلط می گردد و طبیعت را آنچنان که می خواهد منطبق بر نیازهای خویش می سازد و به حکم نیروی خودسازی و خود ساختگی، خود را آنچنان که می خواهد می سازد و به این وسیله سرنوشت آینده ی خویش را به دست می گیرد.

تمام تأسیسات تربیتی، مکتبهای اخلاقی و تعلیمات دینی و مذهبی برای راهنمایی انسان است که آینده ی خودش را چگونه بسازد و چگونه شکل بدهد. راه راست آن راهی است که انسان را به سوی آینده ای سعادت بخش می رساند، و راههای کج و انحرافها آنهاست که انسان را به سوی آینده ای تباه و شقاوت آلود می کشاند. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«ما راه را به انسان (این موجود آزاد خودساز) نمودیم تا او خود چه بخواهد و چه انتخاب کند. (از دو راه یکی را انتخاب خواهد کرد:) یا راهی که ما نموده ایم و سپاسگزار ما خواهد بود و یا راه دیگر که راه ناسپاسی است. »

[۲] «مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۲، ص: ۲۸۸

ارزش انسان^۱

با توجه به آنچه درباره اختیار انسان و اراده گفته شد یک سوال مهم درباره معیار و ملاک ارزیابی انسان ها پیش می‌آید. برچه اساس انسان‌ها سنجیده می‌شوند؟ آیا ایمان شرط خوبی و بدی افعال است؟ آیا کارهای خوب مسلمانان فقط خوب محسوب می‌شود و خوبی های مردم با عقاید دیگر ارزشی ندارد؟ برخی بازیگران یا فوتبالیست ها کارهای خیر بزرگی انجام می دهند که بسیار بیشتر از آنچه چیزی است که ما مدعی هستیم؛ مؤسسات خیریه ایجاد می کنند، فقرای آفریقا را خوراک و پوشاک می دهند و ... آیا به صرف اینکه آنها را کافر می دانیم درست است که کارهای آنها را بی ارزش بدانیم؟ برخی با اختراعات ارزشمند و ایجاد تکنولوژی های مفید خدمات بسیار بزرگی به انسان ها ارائه کرده اند. آیا نمی توان گفت که آنها بهتر از بسیاری از عرفا و بزرگان دینی هستند که هیچ اختراعی در کارنامه آنها ثبت نشده است؟!

در پاسخ به این سوالات باید معیار ارزیابی انسان ها را بیابیم. آیا حجم کارها و گستردگی منافعی که یک شخص به دیگران رسانده است معیار ارزشمندی یک انسان است؟ هر مقدار خیرش بیشتر، ارزشمندتر و هر مقدار شرش بیشتر، آن کار پست تر است؟ آیا دین و ایمان انسان در ارزیابی او تاثیر اصلی را دارد؟ اگر کسی ایمان نداشته باشد یا مسلمان نباشد کارهای خیر او بی فایده است؟

ابتدا به این سوال می پردازیم که آیا هر دینی انسان ها را به سعادت می رساند یا فقط یک دین، یک مذهب، یک برداشت از یک مذهب می تواند انسان ها را به سعادت برساند؟

امروز این سؤال در میان طبقات مختلف از جاهل و عالم، بیسواد و تحصیلکرده مطرح است که آیا کارهای خیر افراد غیر مسلمان مقبول است یا غیر مقبول، اگر مقبول است پس چه فرق می کند که انسان مسلمان باشد یا نباشد، عمده این است که در دنیا کار خیر بکند، فرضا مسلمان نبود و یا هیچ دینی نداشت زیانی نکرده است؛ و اگر غیر مقبول است و یکسره پوچ و باطل است و اجر و پاداشی نزد خدا ندارد با عدل الهی چگونه سازگار است؟ در گذشته، این مسأله فقط در میان فلاسفه و در کتب فلسفی مورد بحث و گفتگو واقع می شد ولی در زمان ما به میان همه ی طبقات کشیده شده است؛ کمتر کسی را می توان یافت که لااقل در ذهن خود و برای خود این مسأله را طرح نکند.

هدف این بحث این نیست که حساب اشخاص را روشن کنیم، مثلا معین کنیم که آیا پاسطور اهل بهشت است یا اهل جهنم؟ ما چه می دانیم که افکار و معتقدات واقعی او چه بوده است؟ منویاتش چه بوده است؟ ملکات

^۱ . بخش زیادی از این بحث از کتاب عدل الهی استاد مطهری برداشت شده است.

روحی و اخلاقی او چه بوده است؟ و حتی مجموع اعمال او چه بوده است؟ آشنایی ما با او در حدود خدمات علمی او است و بس.

اختصاص به پاستور ندارد، اصولاً حساب اشخاص در دست خدا است، هیچ کس حق ندارد درباره ی کسی بطور قاطع اظهار نظر کند که اهل بهشت است یا اهل دوزخ؟ اگر از ما بپرسند: آیا شیخ مرتضی انصاری (اعلی الله مقامه) با آن زهد و تقوا و ایمان و عمل شناخته شده اش حتماً اهل بهشت است یا نه؟ پاسخ ما این است که آن اندازه که ما از آن مرد اطلاع داریم این است که در نظام علمی و عملی او، بدی سراغ نداریم، آنچه سراغ داریم خیر و نیکی است اما اینکه صددرصد بگوییم اهل بهشت است در اختیار ما نیست؛ خداست که بر همه ی ضمائرشخاص، مطلع است و تمام اسرار و خفایای نفوس را می داند و حساب خلایق نیز با او است. تنها درباره ی کسانی می توان بطور قاطع اظهار نظر کرد که از طریق اولیاء دین سرنوشت نهایی آنها اعلام شده است.

در صدر اسلام، مواردی پیش آمده که برخی از مسلمین از این قبیل اظهار نظرهای بیجا کرده اند و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنها جلوگیری فرموده اند.

وقتی که عثمان بن مظعون از دنیا رفت، زنی از انصار به نام «امّ علاء» که ظاهراً زن همان مردی بود که عثمان بن مظعون در خانه ی او می زیست و مهمان او بود، در حضور حضرت رسول خدا (ص) جنازه ی وی را مخاطب ساخته گفت:

هنيئاً لك الجنة.

«بهشت، تو را گوارا باد».

با اینکه عثمان بن مظعون، مرد جلیل القدری است و رسول اکرم در مرگ او سخت گریستند و خود را روی جنازه ی وی انداختند و او را بوسیدند؛ ولی از این اظهار نظر گستاخانه ای که آن زن کرد خشمگین شدند، با نگاهی غضب آلود متوجه وی شده فرمودند: از کجا می دانی؟ چرا ندانسته قضاوت می کنی؟ مگر به تو وحی شده است؟! مگر تو از حساب خلق خدا آگاهی؟! زن عرض کرد: یا رسول الله! وی همنشین شما و جنگجوی مجاهد شما بود. رسول اکرم (ص) جمله ی عجیبی در پاسخ وی فرمود که شایان دقت است. فرمود:

انّی رسول الله و ما ادری ما یفعل بی.

«من فرستاده ی خدایم و نمی دانم با من چگونه رفتار خواهد شد» [۱].

این جمله عین مضمون یکی از آیات کریمه ی قرآن است:

قل ما كنت بدعا من الرّسل و ما ادرى ما يفعل بى و لا بكم [۲].

«بگو من، از میان پیامبران، نوظهور و تازه نیستم، و خبر ندارم که با من یا با شما چگونه رفتار می شود»

از این رو این بحث برای تعیین تکلیف افراد نیست بلکه برای این است که هر کس خودش تکلیف خود را در کارهایی که انجام می دهد بداند. بداند که دین و ایمان در انجام کارهای خوب اهمیت دارد یا نه. بداند که تنها خدمت به دیگران و انجام کارهای خوب و شایسته کافی است برای سعادت یا نه! بداند که در انتخاب الگو چه کسی را می تواند ترجیح دهد! کسی را که فقط به فکر کار و تلاش برای تحصیل و علم و به ثمر رساندن اختراعات و پیشبردن تکنولوژی و صنعت است یا کسی را که به عبادت و تقویت دین خود مشغول است؟

بررسی دیدگاه های مختلف

معمولا کسانی که داعیه ی روشنفکری دارند با قاطعیت می گویند هیچ فرقی میان مسلمان و غیر مسلمان، مومن و غیرمومن، بلکه میان موحد و غیر موحد نیست؛ هر کس عمل نیکی انجام دهد، خدمتی از راه تأسیس يك مؤسسه ی خیریه و یا يك اکتشاف و اختراع و یا از راه دیگر انجام دهد، استحقاق ثواب و پاداش از جانب خداوند دارد.

می گویند خداوند عادل است و خدای عادل میان بندگان خود تبعیض نمی کند؛ برای خداوند چه فرق می کند که بنده اش او را بشناسد یا نشناسد؛ به او ایمان داشته باشد یا نداشته باشد؛ خداوند هرگز به خاطر اینکه يك بنده ای با او رابطه ی آشنایی و دوستی ندارد، عمل نیک آن بنده را نادیده نمی گیرد و اجر او را ضایع نمی گرداند؛ و به طریق اولی اگر بنده ای خدا را بشناسد و عمل نیک انجام دهد ولی فرستادگان او را نشناسد و با آنها رابطه ی آشنایی و پیمان دوستی نداشته باشد خط بطلان روی عمل نیک او نمی کشد.

نقطه ی مقابل اینها دسته ی دیگری هستند که تقریبا همه ی مردم را مستحق عذاب می دانند و برای کمتر انسانی عمل مقبول و فرجام نیک معتقدند. اینها يك حساب ساده ای دارند، می گویند مردم یا مسلمانند و یا غیر مسلمان، غیر مسلمانها که تقریبا سه ربع مردم جهان را تشکیل می دهند به این جهت که مسلمان نیستند اهل دوزخند؛ مسلمانان نیز یا شیعه اند و یا غیر شیعه؛ غیر شیعه که تقریبا سه ربع مجموع مسلمانان را تشکیل می دهند به این جهت که شیعه نیستند اهل دوزخند؛ شیعیان نیز اکثریتشان - در حدود سه ربع - تنها اسم تشیع دارند و اقلیتی از آنها به اولین وظیفه ی خود که «تقلید» از يك مجتهد است آشنا هستند تا چه رسد به سایر

۱. مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۱، ص: ۲۷۴

وظائف که صحت و تمامیت آنها موقوف به این وظیفه است؛ اهل تقلید هم غالباً اهل عمل نیستند. علی هذا بسیار اندکند کسانی که اهل نجات می باشند.

این بود منطق دو طرف، منطق آنان که تقریباً می توان گفت صلح کلی هستند، و منطق اینان که می توان گفت مظهر غضب الهی بشمار می روند و غضب را بر رحمت سبقت می دهند.

ارزش ایمان و عمل

قرآن کریم در این مسأله به ما فکری مغایر با آن دو فکر می دهد که کاملاً مخصوص قرآن است. نظر قرآن نه با اندیشه ی گزاف روشنفکرمانان ما تطبیق دارد و نه با تنگ نظری خشک مقدّسان ما. نظر قرآن بر منطقی خاص استوار است که پس از وقوف بر آن هر کسی اعتراف می کند که سخن صحیح در این زمینه جز آن نیست و این مطلب ایمان ما را به این کتاب شگفت و عظیم زیاد می کند، می رساند که معارف عالی آن، مستقلّ از افکار زمینی مردم است و سرچشمه ای آسمانی دارد.

خوبی و بدی در دو سطح قابل فهم است:

الف. خوبی و بدی فعل؛ به این معنا که یک کار در واقعیت چه میزان منفعت به مردم رسانده است و چه میزان رنج از دیگران برطرف ساخته است. این جنبه را «حسن فعلی» می گویند. یعنی فعل خارجی چه مقدار خوبی داشته است.

ب. خوبی و بدی فاعل؛ به این معنا که نیت، انگیزه، اراده و قصد شخص انجام دهنده، از انجام یک کار، خیر یا شر چه بوده است. این جنبه را «حسن فاعلی» می گویند. یعنی فاعل آن فعل چه قصد و نیت خیری از انجام یک فعل داشته است.

اکنون با توجه به این دو نوع خوبی و بدی، باید به این سوال پاسخ داد که معیار و ملاک ارزیابی انسانها خوبی و بدی فعلی (خارجی) است یا خوبی و بدی فاعلی (درونی)؟ براساس حجم خارجی خیر و شر یا بر اساس پاکی نیت و خلوص انگیزه شخص انجام دهنده؟

فردی را در نظر بگیریم که مدرسه ای چند میلیاردی را ساخته است ولی در واقع نیت او از این کار، خیر جلوه دادن خود در منظر عمومی و زمینه سازی برای انجام کلاه برداری بسیار بزرگ باشد. در ظاهر کار خوبی انجام شده است ولی با نیت و انگیزه بد. یا فردی که توان مالی ضعیفی دارد ولی با این وجود ماهانه مبلغ اندکی را به افراد محتاج تر از خود کمک می کند.

قرآن می فرماید:

... خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا [۱].

«... مرگ و زندگی را آفرید تا شما را در امتحان نیکوترین عمل قرار دهد».

این آیه می‌فرماید «نیکو ترین» عمل نه «بیشترین» عمل. روایتی از امام صادق این آیه را اینگونه توضیح می‌دهد:

لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ

مقصود عمل بیشتر نیست بلکه عمل درست‌تر است و درستی عمل خشیت الهی، نیت

صادقانه و نیکوکارانه است.

مطلب این است که بدانیم آنگاه که تحت تأثیر انگیزه‌هایی روحی، عملی انجام می‌دهیم گذشته از پیکر عمل که یک سلسله حرکات و سکانات است و دارای اثرها و ارزشهای خاص اجتماعی است، از نظر معنوی واقعاً و حقیقتاً به سویی می‌رویم و طیّی طریقی می‌کنیم.

از نظر قرآن، شخصیت واقعی ما و «من» حقیقی ما همان بعد معنوی ماست؛ بعد معنوی ما با هر عمل اختیاری، از قوه بسوی فعلیت گام بر می‌دارد و اثر و خاصیتی متناسب با اراده و هدف و مقصود خود کسب می‌کند؛ این آثار و ملکات جزء شخصیت ما می‌شود و ما را به عالمی متناسب خود از عوالم وجود می‌برد.

پس حسن و قبح فعلی، یا خوبی و بدی اعمال، از نظر بعد اول بستگی به اثر خارجی آن عمل دارد؛ و حسن و قبح فاعلی یا خوبی و بدی از نظر بعد دوم بستگی به کیفیت صدور آن از فاعل دارد. در حساب اول، قضاوت ما درباره ی یک عمل از لحاظ نتیجه ی خارجی و اجتماعی آن است؛ و در حساب دوم، قضاوت ما از نظر تأثیر داخلی و روانی عمل در شخص فاعل است.

وقتی یک فرد، بیمارستانی بوجود می‌آورد یا اقدام نیکوکارانه ی دیگری در امور فرهنگی یا بهداشتی یا اقتصادی یک کشور انجام می‌دهد، شك نیست که عمل او از نظر اجتماعی و در مقیاس تاریخ، خیر است، یعنی کار مفید و نافع برای خلق خداست. در این حساب تفاوتی نمی‌کند که هدف فاعل از ایجاد بیمارستان یا مؤسسه ی خیریه ی دیگر چه باشد؟ خواه هدفش ریاکاری و تظاهر و اشباع غرائز نفسانی باشد یا انسانی و عالی و غیر فردی و ما فوق مادی، در هر صورت از لحاظ اجتماع یک مؤسسه ی خیریه بوجود آمده است. قضاوت تاریخ در مورد اعمال مردم همیشه از همین جنبه و در همین بعد است. تاریخ هرگز به نیت اشخاص کاری ندارد. وقتی سخن از شاهکارهای هنر و صنعت در اصفهان به میان می‌آید کسی کاری ندارد که مثلاً پدیدآورنده ی مسجد شیخ لطف الله یا مسجد شاه یا سی و سه پل چه نیتی و هدفی داشته است؛ تاریخ پیکر را می‌بیند و نام عمل را «عمل خیر» می‌گذارد.

اما در حساب «حسن فاعلی» نظر به اثر اجتماعی و خارجی فعل نیست؛ در این حساب نظر به نوع ارتباط عمل با فاعل است؛ در این حساب مفید بودن عمل کافی نیست برای اینکه عمل، «عمل خیر» محسوب گردد. در اینجا حساب این است که فاعل با چه نیت و چه منظور و هدفی و برای وصول به چه مقصدی اقدام کرده است.

اگر فاعل، دارای نیت و هدف خیر باشد و کار خیر را با انگیزه‌ی خیر انجام داده باشد کارش خیر است یعنی حسن فاعلی دارد و عملش دو بعدی است، در دو امتداد پیش رفته است: در امتداد تاریخ و زندگی اجتماعی بشری، و در امتداد معنوی و ملکوتی؛ ولی اگر آن را با انگیزه‌ی ریا یا جلب منفعت مادی انجام داده باشد، کارش یک بعدی است، تنها در امتداد تاریخ و زمان پیش رفته ولی در امتداد معنوی و ملکوتی پیش نرفته است و به اصطلاح اسلامی عملش به عالم بالا صعود نکرده است؛ و به تعبیر دیگر در اینگونه موارد، فاعل به اجتماع خدمت کرده و آن را بالا برده است ولی به خودش خدمت نکرده است بلکه احیاناً خیانت کرده است، روحش بجای اینکه با این عمل، تعالی یابد و بالا رود تنزل یافته و سقوط کرده است.

البته مقصود این نیست که حساب حسن فاعلی از حسن فعلی بکلی جداست و انسان از نظر نظام روحی و تکامل معنوی نباید کاری به کارهای مفید اجتماعی داشته باشد؛ مقصود این است که کار مفید اجتماعی آنگاه از نظر نظام روحی و تکامل معنوی مفید است که روح با انجام آن عمل یک سیر و سفر معنوی کرده باشد، از منزل خودخواهی و هواپرستی خارج شده و قدم به منزل اخلاص و صفا گذاشته باشد.

نسبت حسن فعلی به حسن فاعلی نسبت بدن به روح است. یک موجود زنده، ترکیبی است از روح و بدن؛ باید در پیکر عملی که حسن فعلی دارد، حسن فاعلی دمیده شود تا آن عمل زنده گردد و حیات یابد.

یک تفاوت اصیل در میان قوانین الهی و قوانین بشری همین است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برای مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می کند، هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینه‌ی کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کننده‌ی مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقه مندی به دولت یا کشور مالیات می دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد بازهم منظور دولت عملی شده است.

اسلام عمل با روح می خواهد نه عمل بی روح. لہذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبه‌ی ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد قبول نیست. قانون الهی می گوید سرباز اجباری به درد من نمی خورد، من سربازی می خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می خواهم که ندای: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» [۲] را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبیک بگوید.

از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایت متواتر میان شیعه و سنی رسیده است که:

أَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ [۳].

«همانا کارها وابسته به نیتهاست» .

لَكُلِّ امْرئٍ مَانُوءٍ (۲) .

«برای هر کس همان است که آن را قصد کرده است» .

لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ (۳) .

«هیچ عملی بدون نیت پذیرفته نیست» .

در حدیثی به این شکل روایت شده است:

أَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَأَتَمَّا لَامْرئٍ مَانُوءٍ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ [۴].

«همانا اعمال، وابسته به نیت است؛ برای انسان همان است که قصد کرده و هدف قرار داده است. هر کس به خاطر خدا و رسول هجرت کرده است، هجرتش به سوی خدا و رسول است؛ و هر کس به خاطر زنی که با او ازدواج کند و یا به خاطر ثروتی که به چنگ آورد هجرت کرده است هجرتش به سوی همان خواهد بود» .

امام صادق (ع) فرمود:

كَارْتَانَ رَا بَرَاءَ خَدَا قَرَار دَهِيْد نَه بَرَاءَ مَرْدَم، زِيْرَا هَر چَه بَرَاءَ خَدَا اسْت بَرَاءَ خَدَا (بسوی خدا) اسْت وَ هَر چَه بَرَاءَ مَرْدَم اسْت بَسْوِي خَدَا بَالَا نَمِي رُوْد [۵].

نیت، جان عمل است و همانطوری که تن آدمی شریف است به جان آدمیت، شرافت عمل آدمی نیز بستگی به جان آن دارد. جان عمل چیست؟ جان عمل، اخلاص است.

قرآن کریم می فرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (بینه ۵)

«مأموریت نیافتند جز اینکه خدا را از روی اخلاص بپرستند» .



ا هر کی به جایی نرسیده یقیناً نخواستسته، یقیناً کم خواسته، در لحظه های حساس عمیقاً نخواستسته! بخواه! (استاد پناهیان)

در قرآن هم سعادت انسان را وابسته به اراده وی دانسته است.

مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ

هر کس اجر دنیا را بخواهد به او می دهیم و هر کس اجر آخرت را بخواهد به او می دهیم و شاکران را جزا خواهیم داد.

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ

يُرَى (نجم/۴۰)

و اینکه انسان چیزی ندارد مگر آن مقدار که تلاش می کند و تلاشش به زودی دیده خواهد شد.

در روایت زیبایی هم ارزیابی الهی منوط به قلوب و نیت معرفی شده است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ

خدا به صورت ها و اعمالتان نگاه نمی کند بلکه فقط به قلوب و نیت ها نگاه می کند.

کیفیت یا کمیت؟

از بحث گذشته نتیجه ی جالبی بدست می آید و آن اینکه: آنچه در حساب خدا مایه ی ارزش اعمال است کیفیت است نه کمیت. توجه نکردن به این نکته سبب شده گروهی از مردم در برخی از اعمال فوق العاده با ارزش اولیاء خدا وقتی که حجم اجتماعی آنها را کوچک دیده اند افسانه سازی کنند. مثلاً درباره ی انگشتی که امیر المؤمنین علی (ع) در حال رکوع به فقیر دادند و آیه درباره اش نازل گشت گفته اند ارزش آن معادل خراج سوریّه و شامات بوده است؛ و برای اینکه مردم باور کنند، شکل روایت به آن داده اند. به نظر اینان شگفت بوده است که درباره ی انفاق يك انگشت حقیر، آیه ای عظیم از قرآن نازل شود؛ و چون نتوانسته اند این معنی را باور کنند افسانه سازی کرده بهای مادی آن را بالا برده اند؛ فکر نکرده اند انگشتی که معادل خراج سوریّه و شام باشد، در مدینه ی فقیر و بیچاره، زینت بخش دست علی (ع) نخواهد بود. فرضاً چنین انگشتی در دست علی (ع) می بود او آن را به يك گدا نمی داد بلکه با چنان انگشتی مدینه را آباد می کرد و همه ی بینوایان شهر را نجات می داد.

عقل افسانه سازان درك نكرده است كه عمل بزرگ در نزد خدا حسابی غير از حسابهای مادی دارد؛ گویی ایشان پنداشته اند كه گران قیمت بودن انگشتر چشم خدا را- معاذ الله- خیره کرده و او را وادار به تحسین کرده است كه آفرین به علی، چه كار بزرگی انجام داد!

نمی دانم این كوته فكران، درباره ی قرصه های جوینی كه علی (ع) و خاندانش انفاق كردند و سوره ی «هل اتی» در شأن آنان نازل شد چه فكری کرده اند؟ لا بد در آنجا هم می گویند آرد آن نانها از جو نبوده مثلاً براده ی طلا بوده است!

نه، چنین نیست. اهمیت عمل علی (ع) و خاندانش از جنبه ی مادی كه نظرهای ما را جلب می كند نیست؛ اهمیت عمل آنان در این است كه عملی پاك و صددرصد خالص برای خدا بوده است، در آن حدّ از اخلاص كه برای ما قابل تصوّر هم نیست، اخلاصی كه در ملكوت اعلی انعكاس یافته و عكس العمل تمجید و تحسین به وجود آورده است.

اهمیت عمل آنان در این بوده است كه قرآن نقل کرده است:

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرُؤْفَةِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا (انسان ۹)

«ما فقط به خاطر روی خدا به شما انفاق می کنیم و پاداش یا تشكری از شما توقع نداریم»

این زبان دل ایشان است كه خدای آگاه فاش نموده است؛ یعنی آنها با آن ایثار و آن گذشت، از خدا جز خدا نمی خواستند.

اینكه قرآن کریم اعمال كافران را همچون سرابی پوچ و بی حقیقت دانسته است از این جهت است كه اعمال آنان ظاهری آراسته و فریبنده دارد ولی چون برای هدفهای پست مادی فردی انجام شده نه برای خدا، چهره ی ملكوتی ندارد.

زبیده زن هارون الرشید، نهری در مکه جاری ساخته است كه از آن زمان تاكنون مورد استفاده ی زوّار بیت الله است. این كار، ظاهری بسیار صالح دارد. همت زبیده این نهر را از سنگلاخهای بین طائف و مکه به سرزمین بی آب مکه جاری ساخت و قریب دوازده قرن است كه حجاج تفتیده دل تشنه لب از آن استفاده می كند.

از نظر چهره ی ملكی، كار بس عظیمی است؛ ولی از نظر ملكوتی چطور؟ آیا ملائكه هم مانند ما حساب می كنند؟ آیا چشم آنان هم به حجم ظاهری این خیره خیره می شود؟ نه، آنها طوری دیگر حساب می كنند. آنان

با مقیاس الهی، ابعاد دیگر عمل را می‌سنجند؛ حساب می‌کنند که زبیده پول این کار را از کجا آورد؟ زبیده همسر يك مرد جبار و ستمگر به نام هارون الرشید بود که بیت المال مسلمین را در اختیار داشت و هر طور هوس می‌کرد عمل می‌نمود. زبیده از خود ثروتی نداشت و مال خود را صرف عمل خیر نکرد؛ مال مردم را صرف مردم کرد؛ تفاوتش با سایر زنانی که مقام او را داشته‌اند در این جهت بود که دیگران مال مردم را صرف شهوات شخصی می‌کردند و او قسمتی از این مال را صرف يك امر عام المنفعه کرد. تازه مقصود زبیده از این کار چه بوده است؟ آیا می‌خواست نامش در تاریخ بماند؟ یا واقعا رضای خدا را در نظر داشته است؟ خدا می‌داند و بس.

در این حساب است که گفته شده زبیده را در خواب دیدند و از او پرسیدند که خدا با این نهی که جاری ساختی با تو چه کرد؟ جواب داد تمام ثوابهای آن را به صاحبان اصلی پولها داد.

مقدمات درونی برای حسن فاعلی (اراده و نیت خوب)

عواملی که باعث می‌شود اراده، نیت و انگیزه انسان خوب باشد داشتن یکسری مقدمات است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. پذیرش خوبیها:

آدمی که خوبی و بدی، وجدانیات، وظایف، مسئولیت‌ها و ... برایش معنا ندارد و تنها به سود و ضرر خودش فکر می‌کند و به حقوق دیگران توجه ندارد، این آدم نمی‌تواند قصد کار خوب داشته باشد. این فرد شرط اصلی ورود به حوزه اخلاق را ندارد و امکان ندارد کار خوب از او سر بزند. حتی اگر ادعای کار خوب داشته باشد در توهم کار خوب است و چیزی جز تقویت خود خواهی و غرورش کاری نمی‌کند. بنابراین باید انسان خوبی‌ها و بدی‌هایی غیر از سود و زیان را قبول داشته باشد.

۲. پذیرش غیب و معنویت:

پذیرش خوبیها و بدیها، وظایف و وجدانیات به معنی پذیرش حقیقتی غیرظاهری است. چراکه خوبی و بدی غیرظاهری است و قابل احساس با حواس پنجگانه نیست. بنابراین خوبی‌ها و بدی‌ها وقتی مورد قبول واقع می‌شوند که ما عالم را محدود به همین جلوه‌های ظاهری آن ندانیم. برای عالم حقایقی از جمله اینکه باید شرافت مندانه

زندگی کرد، باید حقوق دیگران را حتی اگر به ضررمان باشد رعایت کنیم و ... بپذیریم. پذیرفتن این حقایق در اصطلاح دینی همان پذیرفتن غیب و معنویت است. پذیرش خوبیها یعنی پذیرفتن یک پس پرده ای برای عالم. تا کسی معنویت را قبول نکند پذیرش خوبی ها و توجه به آنها و اهمیت دادن به وجدانیات برایش بی معناست.

۳. پذیرش حقیقت عالم (خدای متعال)

اگر کسی دو قسمت بالا را بپذیرد قطعاً نسبت به حقیقت مطلق و نهایی که منشأ تمام خوبی هاست نیز پذیرش خواهد داشت. پذیرش خوبی ها و معنویت به پذیرش خدا می انجامد. پذیرش حقایق درونی، خوبیها و وجدانیات به پذیرش خدا می انجامد. اگر انسان هستی را دارای حقیقت بداند خدا را پذیرفته است.

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

بگو که خواه خدا را به اسم الله یا به اسم رحمان بخوانید، به هر اسمی بخوانید اسماء نیکو

همه مخصوص اوست

همه ی نام های خوب برای خداست. اگر انسان معنی خدا را درست بفهمد نمیتواند بگوید که خدا را قبول ندارم اما کار خوب انجام می دهم. مفهوم خدا و مفهوم خوبی ها از یک حقیقتند.

درست است که خدای عادل و حکیم هرگز به جرم اینکه بنده ای با او رابطه ی دوستی ندارد خط بطلان بر روی اعمال نیکش نمی کشد؛ اما باید ببینیم آیا اگر کسی خداشناس نباشد عمل خیر واقعی که هم حسن فعلی داشته باشد و هم حسن فاعلی، هم از نظر نظام اجتماعی خوب باشد و هم از نظر روحی عامل، از او سر می زند یا سر نمی زند؟ همه ی اشتباهها از آنجا پیدا شده است که ما مفید بودن اجتماعی يك عمل را برای اینکه آن عمل، «خیر» و «صالح» محسوب گردد کافی فرض کرده ایم. مسلماً اگر به فرض (البته فرض محال) کسی خدا را نشناسد و با عمل خود به سوی خدا بالا رود خدا او را باز نمی گرداند؛ اما حقیقت این است که کسی که خدا را نمی شناسد حجابی را پاره نمی کند، طوری از اطوار نفس را طی نمی نماید و به سوی ملکوت خدا بالا نمی رود تا عملش آن جهانی گردد و جنبه ی ملکوتی بیابد و صورتی پیدا کند که در آن جهان مایه ی بهجت و لذت و سرور و سعادت او گردد. مقبولیت عمل نزد پروردگار جز این نیست که عمل اینچنین باشد.

۴. پذیرش آخرت

نسبت دنیا و آخرت نسبت بدن و روح، یعنی نسبت ظاهر به باطن است؛ دنیا و آخرت دو جهان کاملاً مجزا و منفصل از یکدیگر نیستند؛ عالم دنیا و آخرت و یا به تعبیر دیگر ملك و ملکوت مجموعاً يك واحد است همچون ورق کتاب که دارای دو صفحه است، و یا همچون سکه ای که دو طرف دارد. زمینی که در دنیا هست، همین

زمین با چهره ی ملکوتیش در آخرت پیدا می شود. جمادات و نباتات دنیا با وجهه ی ملکوتیشان در آخرت ظاهر می شوند. اساساً آخرت وجهه ی ملکوتی دنیاست.

شرط اینکه يك عمل، وجهه ی ملکوتی خوب و «علّیّنی» پیدا کند این است که با توجه به خدا و برای صعود به ملکوت خدا انجام بگیرد. اگر کسی معتقد به قیامت نباشد و توجه به خدا نداشته باشد، عمل او وجهه ی ملکوتی نخواهد داشت و به تعبیر دیگر صعود به علیین نخواهد کرد. وجهه ی ملکوتی عمل وجهه ی بالاست و وجهه ی ملکی آن وجهه ی پایین است. تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت علیا نمی رسد؛ عملی به ملکوت علیا می رسد که روح داشته باشد.

روح عمل همان بهره ی اخروی و ملکوتی آن است. اشتباه است اگر بپنداریم اعمال کسانی که ایمان به خدا و قیامت ندارند، به سوی خدا صعود می نماید و وجهه ی «علّیّنی» پیدا می کند.

اگر به ما بگویند که فلان کس از جاده ی شمال تهران خارج شد و در جهت شمال چند روز به سفر خود ادامه داد هرگز توقع نداریم که چنین کسی به قم و اصفهان و شیراز برسد؛ اگر کسی چنین احتمالی بدهد به او می خندیم و می گوییم اگر او می خواست به قم و اصفهان و شیراز برود باید از جاده ی جنوب تهران خارج شود و ادامه دهد. محال است که کسی به سوی ترکستان برود و به کعبه برسد.

بهشت و جهنّم، دو هدف سیر معنوی انسان است. در آن جهان هر کسی خود را در مسیر خود می بیند، یکی بالا است و دیگری پایین، یکی اعلا علیین است و دیگری اسفل سافلین.

إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَفِي عِلِّيِّينَ [۲].

همانا نوشته نیکان در علیین است.

إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ [۳].

نوشته گناهکاران در سجین است

چگونه ممکن است کسی به سوی مقصدی حرکت نکند و یا به سوی مقصدی ضدّ آن مقصد حرکت کند و آنگاه به آن مقصد برسد؟! حرکت به سوی علیین، فرع آهنگ و اراده ی رسیدن به آن است، و آهنگ و اراده، فرع معرفت و اعتقاد از يك طرف، و تمکین و تسلیم از طرف دیگر است. از آنکه به چنین مقصدی اعتقاد ندارد یا تمکین و تسلیم ندارد و بالاخره رغبتی به آن ندارد و به انگیزه ی رسیدن به آنجا کوچک ترین گامی بر نمی دارد

چگونه می توان توقع داشت که سر از آنجا در بیاورد؟ بی شك هر راهی به مقصد خودش منتهی می گردد؛ تا مقصد خدا نباشد به خدا منتهی نمی گردد.

قرآن کریم می فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا. ' وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا [۴].

«هر کس (فقط) طالب دنیای نقد باشد، آن مقدار که بخواهیم به آنان که بخواهیم می دهیم، سپس برای وی جهنم را قرار داده ایم که نکوهیده و رانده شده وارد آن می گردد. و هر کس خواهان آخرت باشد و کوشش شایسته ی آن را انجام دهد، پس کوشش آنان مورد قدردانی قرار خواهد گرفت.»

یعنی اگر کسی سطح فکرش از دنیا بالاتر نباشد و هدفی عالی تر از دنیا نداشته باشد، محال است که به هدف عالی اخروی نائل گردد؛ ولی لطف و کرم ما و خدایی ما ایجاب می کند که از همان هدف دنیایی که خواهان آن است به او بهره ای بدهیم.

ولی آن کس که در نظام روحی خودش هدف عالی تری دارد و دل به هدفهای کوچک نقد نداده است و به سوی هدف الهی گام برمی دارد و با ایمان جلو می رود، البته وی به هدف خواهد رسید زیرا خداوند ارجگذار است، کار نیکی را که تقدیم او گردد می پذیرد و مزد می دهد.

در اینجا سعی و کوشش هم شرط شده است زیرا محال است که کسی بی گام برداشتن، راه پیمایی کند و به هدف برسد.

سپس در آیه ی بعد می فرماید:

كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَ هُوَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ، وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا [۵].

«ما همه راه، هم این گروه را و هم آن گروه را، از فیض پروردگارت مدد می کنیم؛ فیض پروردگارت تو از کسی دریغ نشده است.»

یعنی ما فیاض علی الاطلاقیم و جهان را مستعدّ فعالیت ساخته ایم؛ هر کسی هر تخمی که بپاشد آن را به ثمر می رسانیم؛ هر کس که به سوی هدفی رهسپار است او را به هدفش می رسانیم.

به عبارت دیگر: جهان، سرزمین مستعدّ و مناسبی است برای کاشتن و روییدن و رشد کردن و درو کردن، بستگی دارد به اینکه انسان چه بذری برای رشد و پرورش انتخاب کند و چه محصولی بخواهد بدست آورد؛ هر بذری انتخاب کند همان بذر عینا در مزرعه ی مستعدّ و مناسب این جهان رشد داده می شود.

بلی، يك حمايت مخصوص از برای اهل حقیقت هست که رحمت رحیمیّه نامیده می شود؛ دنیا طلبان از این رحمت محرومند، زیرا خواهان آن نیستند. ولی رحمت رحمانیّه ی خدا در تمام مردم و در تمام مسیرها علی السّویّه جریان دارد.

از آنچه در این بحث گفته شد، روشن ساختیم که حسن فعلی برای پاداش اخروی عمل کافی نیست، حسن فاعلی هم لازم است؛ حسن فعلی به منزله ی تن و حسن فاعلی به منزله ی روح و حیات است؛ و بیان کردیم که ایمان به خدا و روز رستاخیز، شرط اساسی و لازم حسن فاعلی است، و این شرطیّت يك شرطیّت قراردادی نیست، يك شرطیّت ذاتی و حقیقی است مانند شرطیّت هر راه معین برای مقصد معین.

همه این پذیرش‌های چهارگانه که بیان شد مراحل و مراتب مختلف ایمان هستند. بنابراین حسن فاعلی یا ایمان در کنار حسن فعلی، تعیین کننده اصلی ارزش انسان ها است. مقصود از حسن فاعلی همان پذیرش‌هایی است که تحت عنوان ایمان به خدای متعال، ایمان به وجدانیات، ایمان به غیب، ایمان به آخرت گفته می‌شود. ایمان به انبیاء، ائمه و اولیا نیز در این مراتب وجود دارد که به دلیل رعایت اختصار از بیان آنها خودداری می‌کنیم.

نقش عبادت در ارزش انسان ها

با توجه به مطالبی که گفته شد، اهمیت عبادت و یاد و توجه به خدا در ارزشمندی انسان و کارهای او روشن می‌شود. هرکاری اگر همراه با توجه به خدا و در مسیر حق باشد عبادت است. حتی غذا خوردن، تجارت کردن و ... اگر به قصد انجام وظیفه الهی باشد عبادت است. با این حال برخی کارها مانند نماز، حج، روزه و ذکر و دعا به طور مخصوص برای توجه بیشتر انسان به خدا قرار داده شده‌اند.

عبادات برای اصلاح جنبه درونی و فاعلی انسان قرار داده شده است. انسان در عبادت‌های خود نیت‌ها و انگیزه‌های خود را اصلاح می‌کند و جهت خود را در زندگی متعالی‌تر و الهی‌تر می‌نماید. از این رو هر قدر عبادت‌های انسان درست‌تر باشد نیت‌ها و انگیزه‌ها درست‌تر است و در نتیجه افعال شخص ارزشمندتر است. در واقع ارزش حقیقی هر شخص به نوع عبادت‌ها و توجهات شخص بستگی دارد:

إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا (کافی ۳:۲۶۸)

اولین چیزی که بنده با آن محاسبه می‌شود نماز است؛ اگر پذیرفته شود چیزهای دیگر نیز

پذیرفته می‌شود

از آنجا که نماز هرکس میزان خلوص نیت و پاکی درونی هر شخص را تعیین می‌کند، نماز هرکس میزان خوبی تمام کارهای دیگر شخص را هم تعیین می‌کند. چرا که خوبی هرکار به نیت و پاکی درونی انجام دهنده آن بستگی دارد.

روشن است که نقش مهم نماز در ارزشمندی کارهای انسان به روح و حقیقت نماز مربوط است نه ظاهر بدون محتوای آن. آنچه برخی از روی عادت انجام می‌دهند و هیچ تغییری در پاکی درون آنها ایجاد نمی‌کند تأثیری در ارزشمندی کارهای آنها نخواهد داشت.

شادی و رنج در انسان^{۱۶}

هر انسانی به دنبال افزایش شادی‌ها و کاستن از رنج‌هایش است. بخشی از شادی‌ها و رنج‌ها خارج از اختیار انسان است و بخشی از آنها وابسته به کارهای اختیاری انسان است. تفکر و آموختن درباره شادی و رنج در هر دو بخش غیراختیاری و اختیاری مؤثر است. افزایش معرفت باعث می‌شود انسان از شادی‌های غیراختیاری بهره بیشتری ببرد و رنج‌های غیراختیاری را بهتر تحمل کند؛ در مورد شادی و رنج اختیاری نیز باعث می‌شود به گونه‌ای عمل کند که شادی‌های اختیاری بیشتری برای خود فراهم کند و از رنج‌های اختیاری خود کم کند.

انواع شادکامی

- شادکامی با شادی لحظه‌ای یا لذت متفاوت است. میزان شادکامی حاصل جمع لحظه‌های شاد انسان و تفریق لحظه‌های غمناکشان نیست.
- کسانی که شادکامی را هدف خود می‌کنند و یا تعلیم داده می‌شوند که تا حد ممکن شادیشان را بیشتر کنند، معمولاً نتیجه برعکس می‌گیرند و شادکامی کمتری نسبت به آنهایی که چنین خواسته‌ای از آنها نشده، را تجربه می‌کنند. در واقع پیگیری مداوم شادی نتیجه معکوس دارد.

شادکامی چون پروانه‌ای است که اگر تعقیبش کنی همیشه دور از دسترس خواهد بود، اما اگر آرام بنشیننی ممکن است پایین بیاید و به‌روی تو بنشیند.

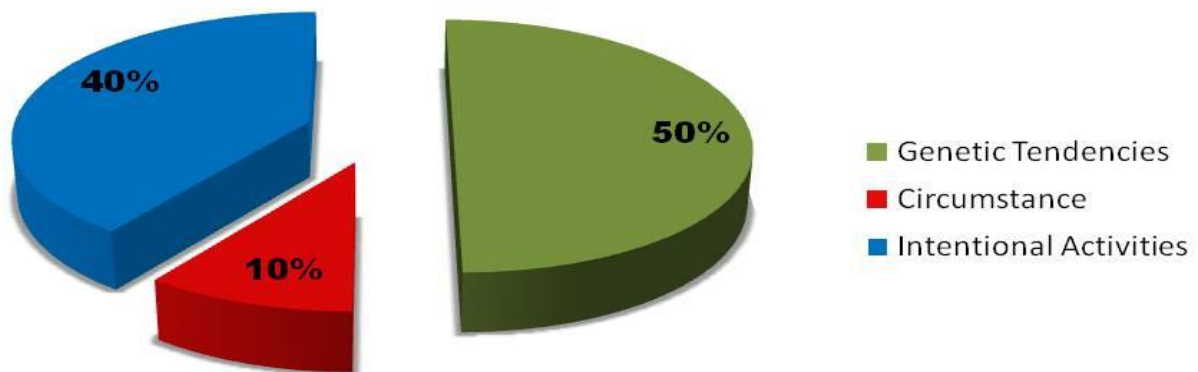
“Happiness is as a butterfly which, when pursued, is always beyond our grasp, but which if you will sit down quietly, may alight upon you.”

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ... إِنَّ زُهْدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُضُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَ إِنَّ زُهْدًا - وَ إِنَّ حِرْصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَ إِنَّ حِرْصَ فَالْمَغْبُوءِ مِنْ حُرْمِ حَظِّهِ مِنَ الْآخِرَةِ.

^{۱۶} . بیشتر مطالب این بخش از نوشته‌های خانم Sonja.lyubomirsky پروفیسور دانشگاه کالیفرنیا و خانم Jaime Kurtz دانشیار دانشگاه جیمز مدیسون ویرجینیا به خصوص مقاله [شادکامی ماندگار \(Toward a Durable Happiness\)](http://Toward a Durable Happiness) برگرفته شده سپس با استفاده از تعالیم اسلامی مقایسه و اصلاح و تکمیل شده است.

امیر المومنین فرمود: ... زهد کسی که نسبت به دنیا زاهد است چیزی از آنچه خدای عزوجل برایش قسمت کرده است کم نمی‌کند هرچقدر هم که بی میل باشد. و حرص حریص بر لذت‌های زودرس دنیا نیز چیزی از قسمتش نمی‌افزاید هرچقدر هم که حرص بزند. پس زیان‌کار کسی است که از بهره آخرت محروم شود.

Factors Influencing Chronic Happiness Levels



Adapted from Sonja Lyubomirsky's "Pursuing Happiness: The Architecture of Sustainable Change"

- براساس تحقیقات روانشناختی سطح پایه‌ای از شادکامی وابسته به وراثت انسان است. دوقلوهای همسان قد هم اندازه، چهره شبیه به هم و میزان شادکامی شبیه به هم دارند.
- براساس تحقیقات متعدد انسان به زودی احساسات خوب یا بدش نسبت به اتفاقات پیش آمده را فراموش می‌کند و به شرایط جدید عادت می‌کند. زمان این فراموشی و بازگشت به شرایط عادی را ۶ ماه و حتی ۳ ماه گفته‌اند. زیبایی، درآمد، آب و هوای زندگی، موقعیت زناشویی و دیگر شرایط زندگی آمادگی زیادی برای عادی شدن دارند و به زودی تبدیل به زمینه‌ای برای زندگی عاطفی شما می‌شوند و تاثیرشان در شادکامی از بین می‌رود.

- بنابراین تغییرات خارجی در زندگی مانند محل زندگی، شغل، سلامت، محل تحصیل، احتمالاً روش مناسبی برای شادکامی در بلند مدت نمی باشد. علاوه بر این تحقیقات نشان داده است افراد جذاب تر شادتر نیستند. نیز با فرض تامین نیازهای اساسی، افراد ثروتمند تنها اندکی نسبت به همتایان کم ثروت خود شادترند.
- با این وجود شادکامی را می توان با کارهای ارادی ارتقا داد. در واقع شادکامی معلول سه عامل ژنتیک، شرایط زندگی و افعال ارادی است که سهم هریک طبق تحقیقات مطابق با نمودار روبرو است.
- 40% شادکامی ارادی است بدین معنا که انسان با انجام تغییراتی در تفکر و عملش می تواند به طور پایداری شادتر زندگی کند.

روش های ارادی افزایش شادکامی

- خودداری از گذشتن بی توجه و باعجله از نعمتها برای رسیدن به نعمت های بعدی؛ بسیاری از فرصت زندگی ما در انتظار اتفاقات آینده تلف می شود. به جای اینکه زندگی را همین الان بدانیم و قدر آن را بشناسیم، منتظریم تا زمان خاص زندگی مان فرا برسد و بعد زندگی کنیم. به همین دلیل سعی می کنیم لحظه های فعلی زندگی را به سرعت بگذرانیم تا به لحظه اصلی زندگی برسیم غافل از اینکه لحظه اصلی زندگی همین الآن است.



اگر سرعت زندگی را کند کنیم لذت ما از زندگی بیشتر می شود و هر قدم که در زندگی جلوتر برویم لذت مان از زندگی متراکم تر می شود؛ با این توضیح که سرعت بالای زندگی انسان را از توجه کافی و چشیدن لذت های بسیار زیاد اطرافمان محروم می کند. با آرام کردن زندگی گذشت زمان باعث افزایش لذت انسان از زندگی اش نسبت می شود و

فرصت به یادداشتن تمام این لذتها را نیز در لحظه های بعدی دارد. آزمایش: هر غذایی را که در اوج گرسنگی آرام بخورید تبدیل می شود به بهترین غذایی که تا بحال خورده اید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَنَاةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ. (وسائل الشيعة ج ۲۷ ص ۱۶۹)

رسول خدا(ص) فرمود تانی و آرامش از خداست و عجله از شیطان است.

- تقویت قدردانی و شکرگزاری؛ این مورد، عبارت دیگر همان تمرکز بر جنبه های مثبت زندگی است. تغییر ناشی از قدردان بودن به صورت های زیر باعث شادکامی بیشتر می شود:

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» (نمل/۴۰)

هرکس شکر کند برای خودش شکر می کند.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم/۷)

و هنگامی که پروردگارتان اعلام کرد که اگر شکر کنید نعمتان را بیشتر می کنم

امام الهادی علیه السلام: الشاكرُ أسعدُ بالشكرِ منه بالنعمة التي أوجبت الشكر؛ لأنَّ النعمَ متاع والشكر نعمةً وعقبةً

امام هادی(ع): شکرگزار از شکر خویش بیش از نعمتی که برایش شکر می کند بهره مند می شود. چراکه آن نعمت متاعی است [و می گذرد] و شکر هم نعمت [دنیایی] است و هم در ارزش آخرتی دارد.

برای تحلیل اینکه چگونه شکرگزاری بهره و شادی انسان را در زندگی بیشتر می کند به نکات زیر باید توجه کرد:

- خوشی های عادی اندک اندک تبدیل به عادت می شود و تشکر بابت آنها به مرور از یاد می رود. انسان قدرشناس تحت تاثیر منفی تکرار قرار نمی گیرد و همیشه قدرشناسی خود را حتی نسبت به مکررات حفظ می کند. راه هایی مانند گفتن دوستان دارم به اعضای خانواده یا گفتن اینکه چقدر برای شما مهم هستند به همکار مهربانان یا لیست کردن تمام آنچه در محیط زندگی تان لذت بخش است یا لیست کردن خوبی های محیط طبیعی اطرافتان. اینها همه باعث می شود نسبت به خوبی های زندگی مان دچار عادت نشویم و از لذت مان نسبت به آنها کم نشود.
- قدردانی به روابط اجتماعی بیشتر و عمیق تری می انجامد. تحقیقات (۷۵ ساله دانشگاه هاروارد) نشان داده که شادترین افراد کسانی اند که ارتباطات اجتماعی بهتری دارند. به بیان دیگر قدردانی از دیگران باعث می شود از بودن با آنها بیشتر لذت ببرید و زندگی شادتری داشته باشید. افراد سپاسگزار ویژگی هایی دارند که آنها را دوستان خواستنی می کند.
- توجه به کثرت لطفها و جنبه های مثبت زندگی، اضطراب، ترس و نگرانی از آینده را کم می کند و امید انسان را به لطف های زیاد آینده بیشتر می کند. این امیدبخشی باعث شادکامی عمیق در زندگی می شود.
- داشتن هدف های مهم در زندگی و پیشرفتن به سمت آنها برای بهزیستی و رضایت از زندگی طولانی مدت ضروری است. توجه به داشته های بسیار فراوان زندگی مسئولیت و وظیفه سنگینی را

برای انسان به وجود می‌آورد. این مسئولیت سنگین زندگی را هدف‌دار می‌کند و این هدف شادکامی بیشتری نصیب انسان می‌کند.^{۱۷}

● کاستن از آرزوهای دور و دست‌نیافتنی؛ افزایش آرزوها باعث کاهش شادکامی می‌شود. بنابراین بهتر است شادکامی را در آرزوهای بزرگ دنبال نکنیم بلکه در خودمان در پی آن باشیم.

● انجام کارهای خیر؛ انجام کارهای خیر تاثیر مثبت بر شادی انجام دهنده آن کار دارد.

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ (زمر/۱۰)

برای کسانی که کار نیک می‌کنند، در همین دنیا نیکی‌هایی وجود دارد.

- تحقیقات نشان می‌دهد انجام کارهای خیر هم برای مقصد آن کار مفید است هم برای انجام دهنده آنها. بعضی تحقیقات نشان می‌دهد تکراری شدن کار خیر تاثیر منفی در شادکامی دارد و کارهای خیر متنوع می‌تواند شادکامی انجام دهنده را بالا ببرد.
 - کار خیر احساس اصالت به انسان می‌دهد که ارتباط مستقیم با شادکامی دارد.
 - مشاهده اثر خوش قلبی خود باعث ایجاد شادکامی می‌شود.
 - کارهای خیر سبب گسترش پیوندهای اجتماعی شما و در نتیجه شادکامی بیشتر می‌شود.
- واقع بینی در کنار خوش بینی؛ طبق برخی دیدگاه‌های روانشناسی یکی از راههای تقویت ارادی شادکامی افزایش خوش بینی نسبت به آینده است. این عنوان جای کار و بررسی بیشتری دارد چرا که نمی‌توان با تلقین خوش بینی غیرواقعی نسبت به آینده شادکامی را برای یک انسان واقع بین به همراه آورد. بعضی تحقیقات جدید نشان می‌دهند آرامش حاصل از خوش بینی به این علت به وجود می‌آید که «فانتزی‌های مثبت ذهن ما را فریب می‌دهد، بدین صورت که فکر می‌کنیم به هدف‌هایمان رسیده‌ایم، اتفاقی که روان‌شناسان آن را «دستیابی ذهنی» می‌نامند. ما به‌طور مجازی به اهدافمان می‌رسیم و در نتیجه کمتر احساس نیاز می‌کنیم که در زندگی واقعی کاری انجام دهیم. بنابراین کار[های] لازم برای موفقیت واقعی و رسیدن به اهدافمان را انجام نمی‌دهیم.

دانشمندان می‌گویند در آزمایش‌های متعدد دریافته‌ایم کسانی که درباره آینده فانتزی‌های (تخلیاتی) مثبت می‌سازند در واقع، به اندازه افرادی با تفکرات منفی و واقعی و تردیدآمیز، سخت کار نمی‌کنند و این باعث می‌شود با عملکرد ضعیف‌تری با مشکلات مبارزه کنند. با در نظر گرفتن ارتباط بین تفکر مثبت و کاهش عملکرد، آیا تفکر مثبت احتمال افسردگی فرد را افزایش می‌دهد؟ محققان نشان داده‌اند که

۱. ن.ک: اصفهانیان، محمود و دیگران، مقاله تدوین برنامه آموزشی شکر مبتنی بر مفهوم شکر اسلامی و بررسی کارآمدی آن در رضایت از زندگی ص ۱۲۴-

عملکرد ضعیف می‌تواند باعث افزایش نشانه‌های افسردگی شود. ... برای پیشرفت بلندمدت حتماً آرزوهایتان را در کنار واقعیت قرار دهید. قبل از اینکه حتی فکرش را بکنید، دوباره زندگی به شما احساس خوبی خواهد داد: از کار روزانه یا زمانی که با دوستانتان می‌گذرانید تا شکوفه‌های درختان در بهار، همه به شما احساس خوبی خواهند داد.» این یعنی امیدواری و تلاش توأم با یکدیگر.^۱

^۱ . برگرفته از مقاله ای با عنوان «خیلی هم مثبت فکر نکنید» از سایت:

<https://3danet.ir/%D8%AE%DB%8C%D9%84%DB%8C-%D9%87%D9%85-%D9%85%D8%AB%D8%A8%D8%AA-%D9%81%DA%A9%D8%B1-%D9%86%DA%A9%D9%86%DB%8C%D8%AF/>

رنجها

در یک نگاه کلی انسان گرفتار دو دسته رنج و غصه است؛ دسته اول رنجهای خارجی و جسمی مانند بیماری و درد، و دسته دوم رنجهای روانی و روحی مانند ناکامی، احساس تبعیض و حسادت. در یک نگاه سطحی ممکن است تمام رنجهای دسته دوم به رنجهای دسته اول نسبت داده شود. یعنی اینگونه تصور شد که تمام مشکلات روحی و روانی ما و تمام ناکامی های ما به دلیل اتفاقاتی است که در خارج برای ما رخ می دهد. مثلا ناکامی ها را به دلیل بی عدالتی های موجود بدانیم.

اما با نگاهی دیگر می توان کاملا عکس این را گفت؛ یعنی بسیاری از مشکلات بیرونی نیز ناشی از رنجهای درونی است؛ به این معنا که بیماری های جسمی اکثرا از تنش ها، حرص ها، طمع ها حاصل می شود. یا احساس ناکامی و شکست به دلیل آرزوها و بلند پروازی های نابجا برای ما به وجود می آید. قرآن با صراحت عجیبی می فرماید:

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء/۷۹)

آنچه از نیکیها به تو می رسد، از طرف خداست و آنچه از بدی به تو می رسد، از سوی خود توست.

این آیه بسیار جسورانه نکته تعجب برانگیزی را بیان می کند و نشان می دهد قرآن چگونه به دنبال تغییر اساسی نگاه انسان ها به زندگی و جهان است. در آیه دیگر می فرماید:

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (شوری/۳۰)

هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!

این آیات نشان می دهد که اگر انسان درون خود را اصلاح کند و رنجهای درونی خود را سروسامان دهد رنجهای بیرونی اش هم از بین خواهد رفت!

در آیه دیگری دو بار تکرار می کند که:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) (الشرح)

پس همانا همراه دشواری آسانی است* همانا همراه دشواری آسانی است!

در این آیه نمی گوید بعد از دشواری آسانی است بلکه به طور شگفت آوری می گوید همراه هر سختی آسانی است. یعنی اگر انسان نگاهش را به هر سختی تغییر دهد آسانی و آرامش درون آن وجود دارد.

در ادامه رنجهای جسمی و درونی را از هم تفکیک و به راه حل‌های رهایی از رنج‌های درونی و روحی به طور خلاصه می‌پردازیم:

رنج‌های جسمی (بیماری، درد، تبعیض‌های اجتماعی و ...)

○ رفع رنج‌های بیرونی نیازمند اقدام عملی و برنامه ریزی برای کاستن از آنهاست. در مورد درد علم پزشکی، در مورد فقر واقعی علم اقتصاد و در مورد دردها علم پزشکی می‌تواند راهگشا باشد. اما آنچه به علم انسان‌شناسی دینی مربوط می‌شود بیش از همه رنج‌های درونی است.

رنج‌های روحی و روانی

○ نرسیدن به انتظارات و دچا و اندوه و غصه شدن / مقایسه خود با دیگران و احساس تنفر از آنها (حسادت) / چشم امید به دیگران داشتن و محقق نشدن این امید / بلند پروازی، طمع و آرزوهای بلند و شکست در رسیدن به آرزوها / تا نداری غم نداشتن و وقتی داری آنچه انتظار داشتی نمی‌یابی و از آن خسته شدن

راه حل:

قناعت، نداشتن آرزوهای بلند، قطع کردن چشم امید از دیگران و پذیرفتن ناتوانی‌ها و داشته‌های غیرقابل تغییر. با قناعت خواسته‌های سنگین انسان کم می‌شود در نتیجه گرفتاری‌ها، وعده‌ها و بدهی‌های انسان کم می‌شود. درواقع با منطقی کردن (نه کاستن غیر منطقی) انتظارات رنج انسان از نرسیدن به انتظارات کم می‌شود.

(نعمَ الطَّارِدُ لِلْهَمِّ، الرِّضَا بِالْقَضَاءِ / رضایت دادن به قضای خدا وسیله خوبی برای از بین بردن نگرانی است)؛

(الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِمَا قَسَمَ لَهُ اسْتَرَاحَ بَدَنُهُ / هرکس به آنچه خدا قسمتش کرده راضی باشد، بدنش در راحتی خواهد بود.)؛

(من رمی ببصره ما فی ید غیره کثر همه و لم یشف غیضه / هرکس چشمش به دنبال آنچه در دست دیگران است باشد نگرانی‌اش زیاد باشد و عصبانیتش شفا نگیرد)

(من نظر الی ما فی یدی الناس طال حزنه / هرکس به آنچه در دست مردم است نگاه کند اندوهش طولانی باشد)

○ از دست دادن داشته ها/ تا نداری غم نداشتن و وقتی داری نگرانی حفظ و از دست دادن آنها (اموال، همسر، مقام ...)

راه حل:

مالک ندانستن خود و عاریتی دانستن داشته‌ها یعنی به اندازه خود از آن بهره مند شویم نه اینکه صاحب آن شویم؛ خلاصه به این توجه داشته باشیم که ما خدا نیستیم و مالک حقیقی خداست. اگر داشته‌هایمان مانند خانواده، اموال و موقعیت و حتی سلامت را امانت بدانیم نگران از دست دادنشان نخواهیم بود.

○ نگرانی نسبت به آینده

راه حل:

وظیفه گرایی نه نتیجه گرایی؛ درواقع انسان باید نگران انسانیت و وجدان خود باشد. یعنی آنچه با توجه به نتایج کارهایش وظیفه دارد به عنوان یک بنده انجام دهد و نگران نتیجه کارش که بر آن تسلط ندارد نباشد. این یعنی توکل بر خدا در نتیجه کارهایش داشته باشد. (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (تغابن/۱۳)

○ رنج ناشی از گناه، کوتاهی و تقصیر / «کم من شهوة اورثت حزناً طويلاً؛ چه بسا شهوتی که غم طولانی ای به بار می‌آورد.» / «اضاعة الفرصة غصة؛ از دست دادن فرصت غصه است.» «من قصر فی العمل ابتلی بالحزن؛ کسی که در عمل کوتاهی کند مبتلا به غم می‌شود.»

راه حل:

استغفار و راحت کردن وجدان با تعیین تکلیف کردن میان خود و خدا و کسی که حقی از او ضایع کرده ایم. تلنبار شدن بدی‌ها و حل نکردن آنها با استغفار و جبران مناسب، انسان را دچار غم و غصه می‌کند و شادابی و نشاط معنوی انسان را از بین می‌برد و او را گرفتار آثار گناهانش می‌کند.

(ان العبد اذا كثرت ذنوبه و لم یکن عنده من العمل ما یکفرها ابتلاه الله بالحزن لیکفرها/ بنده هنگامی که گناهش زیاد شود و عملی برای از بین بردن آن نداشته باشد خدا او را به غمی گرفتار می‌کند تا آن را از بین ببرد.)

از اشکال‌های تائبی و محتوایی جزوه عذرخواهی می‌کنم

زندگی سرشار از معنویت ذیل عنایت حضرت حق داشته باشید

والسلام